

بیانیه در باره**تحریم فعال هفتمین****دوره انتخابات مجلس**

صفحه ۸

نقدی بر نگاه موافقین شرکت در**انتخابات**

صفحه ۷

ابعاد بیسابقه**بحران بیکاری در ایران**

صفحه ۵

تجمع دانشجویی**در پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر**

صفحه ۶

«گام های مشترک ما»**و امر سازمان دهی جمهوری خواهان****لائیک - دمکرات**

احمد آزاد

صفحه ۱۷

پدیده برزیل

نوشته: جوانا ماجادو ترجمه: مهرنوش کیان

صفحه ۱۶

جهنم جمهوری اسلامی و "بهشت**خاکستری" مهاجرانی**

صفحه ۲۳

بیستمین سالگرد مرگ**فدائی خلق بهروز سلیمانی****مبارز کمونیست ومدافع پیگیر خلق کرد**

صفحات ۹ تا ۱۵

**همبستگی****گسترده****مردم در برابر****فاجعه بزرگ****زلزله بم**

اگر زمین لرزه مهیبی که شهر بم و اطراف آن را لرزاند و ضایعات و خسارات فراوانی برجای نهاد، فاجعه بزرگ دیگری برای مردمان ستمدیده و مصیبت زده میهن ما بود، ابراز همبستگی مردم در همدردی و کمک‌رسانی به آسیب دیدگان این فاجعه بزرگ نیز، بواقع، بیسابقه و سزاوار ستایش است.

زلزله‌ای که با شدت ۶٫۳ درجه (در مقیاس ریشتر) در نخستین ساعات بامداد جمعه پنجم دیماه، شهر تاریخی بم و بخشها و روستاهای پیرامون آن را به تلی از خاک تبدیل کرد، مصیبت تازه‌ای را برای جامعه ما به ارمغان آورد. مصیبتی از آن دست که، هرچندماه و یا هرچندسال یک بار، در اثر سوانح طبیعی، اگر نه بواسطه اقدامات و سیاستها و یا بی‌کفایتی‌های حکومتگران، تکرار و تکرار می‌شود و سرنوشت تیره و تاری را برای اکثریت ساکنان این سرزمین رقم می‌زند.

صفحه ۳

یادداشتهای پراکنده از شهر بم

در رابطه با زلزله بم:

• اطلاعیه کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

صفحه ۴

• بیانیه سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

مراسم پنجمین سالگرد قتل**محمد مختاری و جعفر پوینده**

صفحات ۲۰ - ۲۲

همبستگی گسترده مردم در برابر فاجعه بزرگ زلزله بم

بقیه از صفحه ۱

دست کم ۳۵ هزار کشته، تعدادی در همین حدود زخمی و مجروح، و بیش از صد هزار نفر آواره و بی‌خانمان، بیلان انسانی مقدماتی این حادثه است، هر چند که سنجش رنج و درد انسانهایی که طی چند ثانیه، بسیاری از عزیزان و بستگان خود را از دست داده‌اند و تمامی هستی و حاصل تلاش و زحمت آنها به همراه همه امیدها و آملشان در زیر آوار مدفون گشته است، با هیچ مقیاسی میسر نیست. ویرانی بیش از ۷۰ درصد شهر بم، و از جمله ارگ تاریخی آن، و حدود ۵۰ درصد بخشها و روستاهای اطراف آن نیز بخش دیگری از این بیلان شوم و دردناک است. نابودی قنات‌ها، چاه‌ها، خلستانهای کم‌نظیر، مزارع، دام‌ها، ... و در یک کلام، امکانات و وسایل کار و گذران زندگی بازماندگان زلزله، ابعاد دیگری از این فاجعه را آشکار می‌سازد. بر این مجموعه تأسفانگیز و رقت‌بار، همه دردها و نابسامانیهای دوره طولانی آوارگی و انتظار بازسازی و ویرانیها نیز افزوده می‌شود...

سنگینی و گستردگی این بیلان دهشتناک، و فراتر از این، تکرار هر از چندگاهی آن در گوشه و کنار سرزمین ما، طبعاً، سوالات فراوانی را از سوی مصیبت دیدگان، و بلکه برای همه ناظرانی که از نزدیک و یا بر صفحات تلویزیون صحنه‌های دلخراش مرگ، ویرانی و بی‌خانمانی را مشاهده می‌کنند، مطرح می‌سازد: چرا اینهمه کشته؟ چرا اینهمه خرابی؟ چرا زمین لرزه‌هایی، با همین شدت و حتی شدیدتر از آن در برخی سرزمینها و جوامع دیگر رخ می‌دهد ولی تلفات و خسارات بسیار کمتری بر جای می‌گذارد؟ چرا تدابیر لازم برای مقابله با این سوانح و کاهش صدمات آنها اندیشیده نشده است؟ چرا پیش‌بینی‌ها و سازماندهی‌های ضروری به منظور نجات و امداد رسانی به آسیب‌دیدگان، بعد از وقوع حادثه، انجام نگرفته است؟ ... واقعیت اینست که در جهان امروز دیگر غالب مردمان، برخلاف همه تبلیغات و عوامفریبیهای گردانندگان حکومت اسلامی، توجیهاتی از قبیل "امتحان الهی" و "بلا آسمانی" را باور ندارند. اگر اینگونه حوادث، در واقع، "طبیعی" است، نبود طرح و تدبیر و پیش‌بینی برای مقابله با آنها، کاملاً "غیرطبیعی" و ناشی از بی‌اعتنائی، فساد و بی‌کفایتی مسئولان و حکومتگران است. اگر دانش بشری هنوز امکان پیش‌بینی دقیق زمان و مکان زمین لرزه‌ها را فراهم نیاورده، لکن با شناخت علل و عوامل وقوع آنها و با شناسائی مناطق زلزله خیز، و از جمله نواحی وسیعی از

ایران، تدابیر و لوازمی را برای به حداقل رساندن لطمات و ضایعات آنها، در اختیار جوامع قرار داده است. چنین است که، مثلاً، میزان وسعت و سنگینی صدمات زلزله، نه صرفاً به شدت آن، بلکه حتی بیش از آن، به چگونگی ساخت و ساز منازل و بناها در مناطق زلزله خیز و نوع مصالح بکار رفته در آنها بستگی دارد.

اما در هنگام وقوع زلزله بم نیز، همانند حادثه زمین لرزه در منطقه رودبار و یا سانحه سیل در استان گلستان و حوادثی دیگر از این قبیل، رژیم جمهوری اسلامی نشانه دیگری از بی‌پروایی مرسوم خود در قبال حفظ جان و سلامتی انسانها، و همچنین ناتوانی و درماندگی آشکار خود برای مقابله با آن حوادث را، نه تنها در برابر دیدگان هم‌میهنان ما که در پیش چشم جهانیان نیز، به نمایش گذاشت.

در همان ساعات اولیه پس از وقوع زلزله، که طبیعتاً از نظر نجات در زیر آوارماندگان و کمک‌رسانی به مجروحان اهمیتی تعیین کننده دارد، هیچکدام از ارگانها و سازمانهای حکومتی در محل حادثه حضور نداشتند و فقط گروهی از بازماندگان و مصیبت دیدگان و یا ساکنان نواحی اطراف بودند که، با دستهای خالی و یا ابزار ابتدائی، به جستجوی مدفون شدگان در زیر تل گسترده و ویرانیها برآمده بودند. لکن، هنگامی که کمکهای مردمی و یا گروههای ویژه امداد رسانی نیز از اطراف و اکناف ایران و جهان به منطقه زلزله زده سرانجام یافت شد، سردرگمی و درماندگی و فقدان هماهنگی لازم برای سازماندهی، هدایت و توزیع کمکهای اولیه، ویژگی بارز عملکرد نهادها و ارگانهای حکومتی مسئول در این زمینه بود. دغدغه عمده این ارگانها، طبق معمول، حفظ کنترل امنیتی و جلوگیری از اعتراضات و تظاهرات احتمالی بود و نه سازماندهی و هماهنگی کمک‌رسانی به زلزله زدگان. چنان که، مثلاً، در حالیکه بخش غالب اقدامات امدادی و توزیع کمکها متوجه خود شهر بم بود، بسیاری از روستاهای آسیب‌دیده هنوز از این قبیل کمکهای دولتی و یا خارجی محروم مانده بودند. در حالیکه گروههای زیادی از امداد رسانیان خارجی با تجهیزات خود، منتظر نتایج تصمیم‌گیریهایی مختلف و بعضاً متناقض نهادهای مسئول حکومتی، جهت اعزام به نقاط ویران شده بودند. بسیاری از مصیبت دیدگان حتی کمکهای اولیه درمانی، غذائی و یا اسکان موقت را هم دریافت نکرده بودند.

اما وجه بارز و برجسته دیگری که در جریان این فاجعه دهشتناک نمایان گردید، همدردی و همبستگی بی‌سابقه مردم با زلزله زدگان، و سیل کمکهایی بود که از جانب اقشار گوناگون مردم، به ویژه گروههایی از آنها که در زندگی روزمره خود نیز با مصیبتی چون فقر، بی‌درمانی و بی‌خانمانی آشنائی ملموس دارند، به سمت آنها

سرازیر شد. در این باره، نه تنها مشاهدات عینی و یا نوشته‌های روزنامه‌های داخلی، بلکه اخبار و گزارشهای رسانه‌های بین‌المللی نیز اتفاق نظر دارند.

حضور گسترده مردم در مراکز درمانی برای اهدای خون به مجروحان و یا صفهای طویل اهدای کمکهای نقدی و جنسی در مقابل مؤسسات غیردولتی، دولتی، مساجد، مدارس و ... نمونه‌های چشمگیری از ابراز همدردی توده‌ها را نشان می‌داد. زنان اردبیلی (که خود نیز چند سال پیش با حادثه زلزله روبرو شده و تبعات آن را از نزدیک لمس کرده بودند) کمر همت بر میان بسته و خود اقدام به جمع‌آوری، حمل و توزیع کمکها به آسیب‌دیدگان بم کردند. گروههایی از اصفهانیها که برای دادن کمکهای خود به مصیبت دیدگان بم مراجعه می‌کردند، به همراه این کمکها، اشک همدردی خویش با آنها را نیز عرضه می‌داشتند. سازمانها، کانونها و انجمنهای غیردولتی نیز، که طی سالهای اخیر رشد قابل ملاحظه‌ای در جامعه پیدا کرده‌اند، در این رویدادها هم فعالیت گسترده‌ای برای جمع‌آوری کمکها و یا امداد رسانی مستقیم به آسیب دیدگان، از خود نشان دادند. ایرانیان خارج از کشور نیز، در این زمینه، اقدامات زیادی سازماندهی کرده و انجام دادند. ابراز همدردی و ارسال کمکها از کشورهای دیگر، بسیار چشمگیر و قابل توجه بود. بیش از ۴۰ کشور کمکهای مالی و یا جنسی و یا گروههای پزشکی و امدادی خود را مستقیماً به ایران فرستادند، علاوه بر آنکه نهادها و سازمانهای غیردولتی بین‌المللی نیز فعالیت زیادی در مورد کمک به زلزله زدگان و یا در جهت بازسازی مناطق زلزله زده به عمل آوردند. این ابراز همبستگی و همدردی، به واقع، تجلی و تجسم دیگری از این سخن سعدی بود:

چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

اما این همبستگی گسترده مردم، در شرایط و اوضاع جاری جامعه ما، نشان از نکته اساسی دیگری نیز دارد و آن اینکه، اکثریت وسیع توده‌ها، بنا به تجربیات ملموس خویش، بخوبی آگاهند که رژیم حاکم نه پرورای امنیت جانی، سلامتی و آسایش مردمان را دارد و نه قصد کمک‌رسانی واقعی و مؤثر به آسیب دیدگان، که بخش بزرگی از کمکهای رسیده از داخل و خارج نیز، چه بسا، در چنبره فساد و بوروکراسی حاکم حیف و میل و نابود می‌شود، که وعده‌های حکومتگران در مورد کمک‌رسانی و بازسازی، مثل همیشه، بی پایه و اساس است. از اینرو هم ابراز همبستگی و اقدام مستقیم مردم و نهادهای مردمی در یاری رساندن به آسیب دیدگان، نشانه روشنی از بی‌اعتمادی آنها نسبت به رژیم حاکم و رویگردانی از آنست.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

یادداشتهای پراکنده از شهرویرانه ام بم!

آسمان افسونگر و پرستاره کویر عجب دلش گرفته است. ستاره ها هم از سرما پا را پس کشیده اند. زمین به فریاد درآمده است. می غرد! آیا این بار هم به خیر خواهد گذشت؟

خواب در چشم نمی رفت. بیدار بودم. تنها آرامشم، گرمای مطبوع رختخوابی بود که جسمم را درخود گرفته بود. عقربه های ساعت دیواری از پنج صبح گذشته بود. یک باره صدای مهبیبی در جانم افتاد. تا به امروز چنین هراسی از شهرم به دلم نیفتاده بود. امکان اندیشیدن نبود. همه چیز درحال حرکت و ریزش بود. آن چه را که انتظارش را نمی خواستیم داشته باشیم آغاز شده بود. گردوغبار و فریاد، درختان پرتقال و لیمو را از بار خالی کرده است.

ای کاش تابستان بود. زیر تیرک چوبی سقف که حایل من و فریادهای بیرون است نفس می کشم. زنده مانده ام. عزیزانم را صدا می کنم. جوابی نمی شنوم. مهمه ای در سرم افتاده است. روز پنجم دی ماه یکهزار و سیصدو هشتاد و دو را با فاجعه دیگری آغاز می کنیم.

زلزله همه را این بار در خواب غافلگیر کرده است. خود را از قفس مرگ می رهانم. چشمانم سیاهی می رود. حیاط و کوچه و خیابان یکی شده اند. فاصله ها را شیارها از میان برداشته است. نمی دانم کجایم. تنها نیستم. برخی از همسایگان را زنده می یابم. آشنایان کمند اما غریبه ها را کنارت بیشتر حس می کنی. زندگانی خاک آلود زخمی با دست های خالی در ویرانه ها، عزیزانشان را می جویند. عمق فاجعه را هنوز درنیافته ام. عیش آباد با خاک یکسان شده است. سقف ها بر کف افتاده اند و هزاران ساکنین خود را مدفون نموده اند. دیوارهای بی سقف، ستون های سرنگون شده خشت و گل و انبوه یادگارهای زندگی، منطقه باغدشت را ماتم گاه مردمانش کرده است. گورستانی به وسعت شهر میزبان ۵۰ هزارکشته شده است. آیا خاک طاقت این همه شیار را خواهد داشت؟

ارک، این نماد ماندگار شهر بم با فروریختنش، انگار که شهر را هم با خودش برده است. بم تجسم آرزوهای بربادرفته و شوربختی انسان هایی است که هیچ سپر دفاعی برایشان نساخته اند. من بوی مادرم را به خوبی می شناسم. جایش را مطمئنم که پیدا خواهم کرد.

کمک رسانی آغاز می گردد. بارسیدن خبر فاجعه موجی از هم یاری در تمام نقاط کشور از سوی مردم شروع می شود. مردم آموخته اند که این بار برخلاف رودبار باید متکی به خود باشند. ارگان ها و نهادهای مافیایی قدرت را باید دور بزنند و کمیته های مستقل همیاری را سازمان دهند. رژیم هم بی کار ننشسته است. نیروهای رنگارنگ انتظامی و آخوند به منطقه سرازیر نموده است. مهم ترین وظیفه دولت از زبان وزیر کشورشان تامین امنیت است و کفن و دفن مردگان با رسم و رسوم اسلامی. آن چه که دراین میان برای این جماعت غریبه است

چگونگی کمک رسانی درست به بازماندگان این فاجعه ملی است. استقرار حداقل ۵۴ پاسگاه در سطح شهر و ۸ پاسگاه در گلوگاه های ورودی شهر و گشت مرتب ماشین های ملو از پاسداران کارنامه درخشان آنها در برخورد به این فاجعه است. بی برنامه گی و بی سامانی، توزیع نامناسب مایحتاج در روزهای اول خود باعث مرگ بسیاری از مجروحین و بویژه کودکان شده است. با وجود آن که انبارها ملو از کمک های جنسی و غذایی است بسیاری تنها به خاطر سرمای وحشتناک شبانه، جان باخته اند. هیچ اعتمادی به این قوم نیست. مردم نیز به خاطر همین بی اعتمادی به ارگان های رژیم به جای کمک های مالی تلاش نموده اند که با ابتکارات مختلف پتو، چراغ والور و وسایل گرمازا، کنسروهای موادغذایی را در هرکوی و برزن جمع آوری نمایند و به کمیته های امداد رسانی برسانند و یا خود مبادرت به حمل آنها به منطقه نمایند. حجم این کمک ها و اهدای خون در حدی بود که ستادمدریت بحران که از جمله نهادهای بی خاصیت رژیم است مرتباً اعلام می کند که به جای کمک های جنسی، پول واریز نمایند. آخر بالا کشیدن پول خیلی خیلی سهل تر از مشتی کالا برای آقایان است. مردم هم در کنار ادامه جمع آوری کمک های جنسی؛ کمک های مالی خود را به شماره حساب های افراد و نهادهای مستقل واریز می نمایند. عجب کارشکنی ها و مامبول هایی که سر این افراد و نهادهای زده نشد!

در طول ۶ روز اول ۹۵ محموله از ۶۲ کشور جهان انبارهای موجود در منطقه را ملو از کالا کرده بود و ارسال کمک ها هم چنان ادامه داشت. میزان این کمک ها تا ۵۰۰ میلیون دلار تخمین زده می شد. (کمکهای نقدی و غیرنقدی به دولت برای بازماندگان زلزله، به بیش از یک میلیارد دلار می رسد. در این میان کمک ۴۰۰ میلیون دلاری کشورهای عربی عضو شورای همکاری خلیج فارس، قابل توجه است. این در حالی است که ۳۰ کشور از جمله آمریکا، قول کمکهای نقدی به ایران داده اند. برآورد دقیق کمکهای نقدی و غیرنقدی بلبل استمرار کمکها هنوز دقیقا معلوم نیست. استناد کرمان گفت: سازمان ملل متحد ۲۹ میلیون و ۲۸۹ هزار دلار برای کمک به زلزله زدگان بم اختصاص داده است. محمد علی کریمی روز پنجشنبه پس از دیدار با معاون دبیر کل سازمان ملل در شهر بم گفت: این اعتبار طی دو ماه در زمینه های آب و غذا، بهداشت، کودکان، آموزش، فرهنگ و خانه های موقت هزینه خواهد شد. سازمان های تابعه ملل متحد از جمله سازمان بهداشت جهانی، یونیسف، یونسکو، خواروبار و دیگر سازمان ها در این امر همکاری دارند. معاون دبیر کل سازمان ملل متحد نیز گفت: این سازمان بر کمک های جهانی به بم نظارت می کند. "یان ایگند" افزود: به تدریج نیروهای امدادی ملل متحد از بم خارج و نیروهای عمرانی وارد این شهر می شوند. گزارشی ایسنا، در پی اعلام آسمان باز open sky توسط سازمان هواپیمایی

کشوری برای هواپیماهای امداد رسان تا ساعت ۹/۱۵ روز جاری ۲۰۵ فروند هواپیمای امدادی کمک های ۵۰ کشور و سازمان های بین المللی را به کشور رسانده اند. کره یک میلیون و ۲۰۰ هزار دلار برای کمک به زلزله زدگان بم اختصاص داد. "یک کی مون" اظهار داشت که ۴۰۰ هزار دلار بلافاصله به صورت نقدی ارایه می شود و ۱۰۰ هزار دلار نیز با توجه به نیاز به کالا و وسایل امدادی تامین می شود. وی روز شنبه در نامه ای به ایرنا، تاکید کرد که در مورد نوع ارایه این مبلغ ۱۰۰ (هزار دلار) هنوز تصمیمی گرفته نشده است.

با وجود آن که وزارت کشور به کرمان دستور می دهد که به خاطر مملوبودن انبارها هیچ کمکی به بم ارسال نشود اما در خود شهر از کمک رسانی خبری نیست. درعوض رژیم در تبلیغات خود مرتباً از هجوم اشراک برای غارت خبر می دهد. قرار است تقصیرها این بار به گردن اشراک مجهول الهویی ای بیفتد که ظاهراً از دهات اطراف و بلوچستان به شهر حمله کرده اند. اما هیچ کس باور نکرد و نخواهد کرد که مرگ عزیزانشان را با این تبلیغات به گردن دیگران بیاندازند.

با وجود حضور اکیپ های امداد رسانی داخلی و خارجی، مردم خود در شهر با چنگ و دندان مجروحین را در میان خرابه ها می جویند. هلال احمر که قرار بود مرکزی برای سازمان دادن امداد رسانی ها باشد با دستور از بالا یتیم شده و مدیریت و فرماندهی به نیروهای ارتش و سپاه منتقل می گردد. در شب اول، نیروی هوایی ارتش، سپاه و هواپیمایی کشور از حمل حداقل ۲۰ هزار چادر و ۴۰ هزار پتو جمعیت هلال احمر سرباز می زند. این مسئله درارتباط با اعزام گروه های امداد پزشکی نیز در ۲۴ ساعت اول تکرار می شود. در ساعاتی که احتمال زنده نگاه داشتن بسیاری از مجروحین وجود داشت. این پروازها که با ۱۶ ساعت تاخیر انجام می شود بسیاری از پزشکان را ناامید از اعزام کرده و آنها به خانه هایشان بازگشته بودند. یکی از افسران کادر هوایی در رابطه با چنین تاخیراتی در جواب خبرنگاری می گوید که به ما دستور داده شده بود که پتو ببریم ولی انسان به منطقه نبریم. زمان طلایی برای نجات زندگان از دست داده شده بود و تاخیر طولانی منجر به فرسایش انگیزه ها برای کمک به زلزله زدگان شده بود. روزهایی که همه سزشار از انرژی و انگیزه بودند و فرودگاه های مراکز استان ها ملو از داوطلبین پزشک، پرستار، بهیار و دانشجویان پزشکی بود اما تنها پیکره هایی که حمل می شدند پاسداران و نظامیان بودند. عجب دنیایی کثیفی دارد قدرت!

من دیگر هیچ کس را ندارم. پنج خواهر و برادرم اینجایند. مادر و پدرم هم ... هیچکس را ندارم دیگر!

من اهل همین جا هستم اما در دو سه روز اول سه بار راه خانه ام را گم کردم. آقا! چرا بم اینطور شد؟ بوی درختان پرتقال را دیگر حس نمی کنم! نخل هایمان کجا رفته اند؟ و آنگاه بم را گریستم!

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

به یاری آسیب دیدگان زلزله بستاییم

در صبحگاه روز جمعه ۵ دی ماه، در ساعت پنج و بیست و هشت دقیقه بامداد، زمین لرزه ای به قدرت شش و سه دهم به مقیاس ریشتر، استان کرمان، بویژه شهرهای بم، جیرفت، گلبافت و طه‌نوج و روستاهای اطراف این شهرها را لرزاند و خسارات فراوانی ببار آورد. گرچه هنوز امکان ارزیابی از آمار تلفات و زخمی‌ها و خسارات این حادثه دشوار است، ولی در برآوردهای اولیه از شش هزار کشته و سی هزار زخمی صحبت به میان آورده می‌شود. گفته می‌شود که شهرهای بم، جیرفت، گلبافت و طه‌نوج بین ۶۰ تا ۸۰ درصد آسیب دیده‌اند و روستاهای اطراف این مناطق بعضاً تا صد درصد تخریب شده‌اند. همچنین گزارش شده است که ارگ بم با قدمت بیش از دو هزار سال، که از قدیمی‌ترین بناهای خشتی جهان است، بشدت تخریب شده است.

کمک رسانی و رسیدگی به آسیب دیدگان عمدتاً از جانب مردم و به شکل خودبخودی پیش می‌رود. مردم با وسایل اولیه و ناکافی به کمک آسیب دیدگان و کسانی که زیر خروارها آوار مانده‌اند، می‌شتابند. ماشین‌های شخصی به حمل مجروحین مشغول‌اند و بیمارستان‌های منطقه گاه تا ده برابر ظرفیت خود مجروحین را پذیرفته‌اند. امکانات دولتی که تا کنون برای کمک به آسیب دیدگان در نظر گرفته شده است، در مقایسه با ابعاد فاجعه ناچیز است.

امروزه در کشورهای پیشرفته نظیر ژاپن، زلزله‌هایی با قدرت و دامنه وسیعتری از این زلزله رخ می‌دهد، درحالی‌که تلفات انسانی آنها یا هیچ یا بسیار محدود می‌باشد. در همین یک ماه گذشته در آمریکا و پاناما دو زلزله با همین قدرت رخداد و جمع تلفات دو کشور از سه نفر تجاوز نکرد. در جریان همین زلزله، در یکی از شهرک‌های تازه‌ساز شهر بم، هیچگونه تلفاتی ثبت نشده است. این نشان می‌دهد که امکان مقابله با حوادث مرگبار طبیعی وجود دارد.

مناطق مختلف ایران بر روی خط زلزله قرار دارند. از گذشته‌های دور تا کنون، قدرتمداران کشور هرگز برنامه‌ای برای مقابله با حوادث طبیعی نیاندیشیده‌اند. بویژه جمهوری اسلامی در کمال بی‌مسئولیتی به جای برنامه‌ریزی برای بالا بردن امکانات ایمنی مردم، مدرن کردن دستگاه سرکوب را در دستور کار خود قرار داده است. این رژیم پس از وقوع زلزله، به جای بسیج کردن امکانات کمک رسانی، در اولین واکنش، اعلام سه روز عزای عمومی در سراسر کشور کرده است.

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی با اندوه فراوان، به بازماندگان قربانیان این زلزله تسلیت گفته و همدردی خود را با مردم مصیبت زده استان کرمان ابراز می‌دارد. کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی همه هممیهنان انساندوستی را، که از وقوع چنین فجایعی متاثرند، فرا می‌خواند تا با ایجاد ستادهای مستقل کمک رسانی، کمک‌های مردمی را جمع‌آوری کرده و آنها را مستقیماً در اختیار زلزله‌زدگان قرار دهند.

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

۵ دی ۱۳۸۲ / ۲۶ دسامبر ۲۰۰۳

متشکل از: حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد

فدائیان خلق ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه

کارگر)

فاجعه ملی زلزله، به بسیج ملی و متمرکز نیازمند است.

از وقوع زلزله شهر بم و روستاهای اطراف آن پنج روز گذشت. در این پنج روز چه انسانهایی که در زیر آوار، درانتظار کمک، لحظه شماری نکرده و نهایتاً سر درنقاب خاک نکشیدند. چه دل‌های نگرانی که در بیرون شاهد جان دادن فرزندان و عزیزان خود نبودند. ابعاد فاجعه با هیچ کلامی قابل توصیف نیست. شهری با همه یادگارهایش، مدارس اش، محلاتش، اداراتش، و تمامی هر آن چه داشت، در زیر خروارها خاک مدفون شده است. فاجعه از شهر بم درگذشته است. ایران نه، جهانی را متاثر کرده است. فاجعه ملی است. مقابله با آن نیازمند بسیج ملی است. بر طبق آمار رسمی تا کنون بیش از ۲۵ هزار نفر کشته و ۱۲ هزار نفر مجروح شده‌اند. همچنین دهها هزار نفر بی‌خانمان گشته و هزاران طفل بی‌سرپرست در شهر بم و روستاهای اطراف سرگردانند. ساختمانهای شهر و روستاهای اطراف کاملاً تخریب شده و کلیه سرویسهای شهری چون آب و برق و تلفن از کار افتاده است. در این سرمای زمستان بازماندگان این فاجعه عظیم بیش از هر زمان دیگر به کمک نیازمندند.

در پی انتشار خبر وقوع زلزله و آگاهی ابعاد وسیع آن، مردم در داخل و در خارج از کشور برای یاری رساندن به هممیهنان آسیب دیده خود بسیج شدند. همزمان بسیاری از کشورهای جهان نیز آمادگی خود را برای کمک به مردم ایران اعلام کردند. گروههای امدادگر داخلی علیرغم امکانات محدود خود، به حرکت درآمدند و همزمان امدادگران دیگر کشورها نیز خود را به ایران رساندند. جمع‌آوری کمک‌های مالی و جنسی آغاز شد و کمکها به سوی بم و روستاهای اطراف سرازیر شد. اما آنچه کم بود، مدیریت درست امداد رسانی بود. واکنش مسئولین دولتی در مقابل این فاجعه بسیار کند و به شدت ناهماهنگ است. در شرائطی که دهها هزار انسان در زیر خروارها آوار با مرگ دست به گریبان بودند و یا مجروح و ناتوان در سرمای سخت زمستان، نیاز به کمک فوری داشتند، مسئولین حکومتی در فکر کنترل کمک رسانی و اسلامی کردن آن بودند. همین تاخیر در یاری رسانی به قیمت جان بسیاری از مجروحین تمام شد. اکنون نیز سوءمدیریت و ندانم کاری در توزیع درست کمک‌ها از جمله چادر، مواد غذایی و وسائل گرمای، بسیاری از آسیب دیدگان را با دشواری روبرو نموده است.

در چنین شرایطی تنها همیاری مردم است که می‌تواند بخشی از آلام مردم آسیب دیده را التیام بخشد. تجربه نشان داده که مردم اعتمادی به دستگاه‌های فاسد دولتی و ندانم کاری مدیران نالایق ندارند. در همین چند روز بسیاری از چهره‌های مورد اعتماد مردم و همچنین انجمن‌ها و سازمان‌های غیر دولتی بسیج شده و برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی و توزیع درست آن به آسیب دیدگان زلزله استان کرمان، اعلام آمادگی کرده‌اند.

ما در اطلاعیه ۵ دی ماه کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی، از همه هممیهنان انساندوست درخواست کردیم تا با ایجاد ستادهای مستقل کمک رسانی، کمک‌های مردمی را جمع‌آوری کرده و آنها را مستقیماً در اختیار زلزله‌زدگان قرار دهند. در فاصله این چهار روز ستاد‌های مختلف کمک رسانی شکل گرفته‌اند. تعدد و وسعت ستادها خود نشان از حساسیت زیاد هموطنان ما دارد. به منظور متمرکز شدن و موثرتر کردن هر چه بیشتر کمک‌ها، ما از همه کسانی که مایل به کمک به هممیهنان زلزله‌زده هستند، دعوت می‌کنیم تا کمک‌های خود را به ستادی که از سوی کانون نویسندگان ایران برپا شده است، اهدا کنند. کانون نویسندگان ایران در همین اطلاعیه خود اعلام کرده است که این کمک‌ها برابر شأن فرهنگی و اجتماعی کانون نویسندگان ایران، در نخستین وهله صرف تهیهی ضروری‌ترین نیازها و در مراحل بعدی صرف ساختن مدرسه یا امور فرهنگی مشابه خواهد شد.

آدرس بانکی ستاد کمک رسانی کانون نویسندگان ایران: تهران حساب جاری شماره ۲۳۵۲۹۲۲۸ نزد بانک تجارت، شعبه‌ی شهید باقری، به نام آقایان علی‌اشرف درویشیان، ناصر زرافشان، و حافظ موسوی بفرستند و نسخه‌ی از رسید بانکی خود را به تهران به شماره‌ی ۸۹۰۶۷۰۷ فکس کنند. برداشت از این حساب با دو امضا صورت خواهد گرفت.

ما بار دیگر از هممیهنان خود دعوت می‌کنیم تا با ارسال کمک‌های خود به ستاد کمک رسانی کانون نویسندگان ایران، در این همیاری بزرگ ملی شرکت کنند.

هیات اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۹ دی ماه ۱۳۸۲ / ۳۰ دسامبر ۲۰۰۳

ابعاد بیسابقه بحران بیکاری در ایران

محمد خاتمی، هنگام تقدیم لایحه بودجه سال ۱۳۸۳ به مجلس رژیم، در دوم دی ماه، اعلام داشت که طی سه سال اول برنامه پنجساله سوم (۸۱-۱۳۷۹)، نرخ بیکاری، بطور متوسط، به ۱۳/۷ درصد کاهش یافته است، زیرا که متوسط نرخ بیکاری در سالهای برنامه دوم دولت (۷۸-۱۳۷۴)، به گفته وی، ۱۴/۵ درصد بوده است. او به این نیز بسنده نکرده و پیش‌بینی کرد که با افزوده شدن حدود ۶۵۳ هزار نفر و ۷۵۴ هزار نفر، به ترتیب در سالهای ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳، به جمعیت شاغل کشور، تعداد بیکاران روندی نزولی یافته و نرخ بیکاری در سالهای فوق به ترتیب به ۱۲/۶ درصد و ۱۲/۳ درصد تنزل خواهد یافت!

این حرفها، چیزی جز رقم سازی و دروغ پردازی نیست. گویی که رئیس جمهوری رژیم نمی‌داند از چه مقوله‌ای سخن می‌گوید، و یا اینکه "کارشناسان" مشتی ارقام و اعداد بی‌پایه را سرهم بندی کرده و به دست او داده‌اند تا او نیز، طوطی‌وار، آنها را از پشت تریبون مجلس قرائت کند.

نه تنها واقعیات ملموس اجتماعی و اقتصادی، و نه فقط گفته‌ها و نوشته‌های برخی از مسئولان و یا مطبوعات مربوط به خود این دولت، بلکه محاسبه سرانگشتی و ساده از تغییرات جمعیت فعال و شاغل کشور در سالهای گذشته نیز بیانگر آنست که ارقام مذکور هیچ مبنای درستی ندارند. معضل بیکاری در جامعه ما، در واقع، ابعادی بیسابقه پیدا کرده و، در صورت تداوم این وضعیت، در چندسال آینده، بازم شدت خواهد یافت.

بر اساس نتایج سرشماری عمومی سال ۱۳۷۵ و تغییرات تائکوننی جمعیت ایران، طبق برآورد صاحب‌نظران، جمعیت فعال (افراد در سن کار و جویای کار) کشور در حال حاضر بیش از ۲۱ میلیون نفر است. عده کل شاغلان، برپایه برآوردهای گوناگون، از ۱۷ میلیون نفر تجاوز نمی‌کند. بنابراین، تعداد بیکاران در ایران، هم اکنون بیش از ۴ میلیون نفر برآورد می‌شود. بر این اساس، نرخ بیکاری (نسبت بیکاران به جمعیت فعال) در جامعه ما نزدیک به ۲۰ درصد است. (پیدا است که در اینجا سخن بر سر بیکاری آشکار است و بررسی مسائلی نظیر "بیکاری پنهان" و یا "اشتغال کاذب" در این مختصر نمی‌گنجد).

مروری گذرا بر مطالب مطبوعات حکومتی در سالهای اخیر نشان می‌دهد که غالب آنها به رقم بیکاران سه میلیونی اشاره می‌کنند و بسیاری از نمایندگان

مجلس رژیم هم، همین رقم را در سخنرانیهایشان تکرار می‌نمایند. حتی اگر همین برآورد کمتر ولی متداول را مبنای محاسبه فرض کنیم. نرخ بیکاری در ایران بیش از ۱۴ درصد است. اما برآوردی که مسئولان "سازمان تأمین اجتماعی" در ماه گذشته ارائه کرده‌اند، تعداد بیکاران را ۳/۵ میلیون نفر قید می‌کند. گزارشی از "سازمان مدیریت و برنامه ریزی" رژیم نیز، که بخشهایی از آن در سال گذشته به صفحات روزنامه‌ها هم راه یافت، عده بیکاران را در سال ۱۳۷۸ حدود ۲/۸ میلیون نفر برآورد و پیش‌بینی می‌کند که این رقم، در سال ۱۳۸۳، به ۴/۶ میلیون نفر بالغ خواهد شد.

برخلاف صحبت‌های خاتمی در گزارش بودجه آتی دولت به مجلس، میزان بیکاری در جامعه ما طی چندسال اخیر، نه فقط کاهش نیافته بلکه به روند صعودی خود، هم بطور مطلق و هم بطور نسبی، ادامه داده است. با در نظر گرفتن رشد شتابان جمعیت در دهه ۱۳۶۰ و ترکیب سنی آن، در دوره اخیر و طی چندسال آینده، بطور متوسط، سالانه حدود ۸۰۰ هزار نفر نیروی کار جدید وارد این بازار شده و خواهد شد. این بدان معنی است که متولدین ۲۰-۱۵ سال گذشته، در جستجوی کار و ممر درآمد، به عنوان یکی از ابتدائی ترین حقوق خود، برمی‌آیند. این، همچنین، بدین معنی است که، صرفنظر از مسئله اخراجها و با فرض ثابت نگهداشتن تعداد بیکاران در حد قبلی، هر سال بایستی حدود ۸۰۰ هزار فرصت شغلی جدید در اقتصاد کشور ایجاد شود تا تازه‌واردان به بازار کار را جذب نماید. اما اقتصاد ایران، به رغم همه امکانات بالفعل و بالقوه آن، در سایه حاکمیت رژیم اسلامی، توان ایجاد این تعداد فرصت شغلی جدید، و حتی نصف آن را هم، نداشته و ندارد. برپایه گزارش رسمی "سازمان برنامه"، در طول برنامه پنجساله دوم (که ضمناً همراه با "سازندگی" مورد ادعای دار و دسته رفسنجانی نیز بوده است) بطور متوسط در هر سال، فقط حدود ۲۷۵ هزار فرصت شغلی تازه ایجاد شده بود. طبق گفته‌های بعضی از مسئولان دولتی، در سالهای ۱۳۷۹ و ۱۳۸۱ به ترتیب حدود ۴۰۰ هزار و ۵۰۰ هزار امکان اشتغال جدید فراهم شده است. لکن، این قبیل ادعاها را اکثر خود آدمها و مطبوعات حکومتی هم جدی نمی‌گیرند، همان طور که همینها به شکست آشکار "طرح ضربتی اشتغال" نیز، که قرار بوده ۳۰۰ هزار فرصت شغلی اضافی هم طی سالهای ۸۲-۱۳۸۱ ایجاد نماید، اعتراف می‌کنند.

جدا از این مسئله که چه عوامل ساختاری و یا مقطعی، و یا کدام یک از سیاستها و بی‌سیاستیهای رژیم جمهوری اسلامی، موجب ایجاد و تشدید بحران بیکاری گشته است، واقعیت عریان اینست که جامعه ما در تاریخ معاصر خود، هیچگاه با چنین ابعادی از بیکاری روبرو نبوده است. بر طبق سرشماریها و برآوردهای "مرکز آمار ایران" نرخ بیکاری که در سال ۱۳۵۵ حدود ۱۰ درصد (و تعداد بیکاران نزدیک به یک میلیون نفر) بوده در سال ۱۳۶۵ به بیش از ۱۴ درصد رسیده است و، پس از اندکی بهبود، از سال ۱۳۷۵ به بعد سیر صعودی خود را ادامه داده و به حدود ۱۵ درصد در سال ۱۳۸۰ بالغ شده است. اما، چنان که دیدیم، غالب برآوردهای رسمی و دولتی، در بهترین حالت، تنها بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهند. نرخ واقعی بیکاری در حال حاضر، چنانکه صاحب‌نظران مستقل داخلی و یا خارجی محاسبه

می‌کنند، حدود ۲۰ درصد و تعداد بیکاران متجاوز از ۴ میلیون نفر است. با ادامه ورود نیروهای جدید به بازار کار، با تداوم بیکارسازی و اخراجهای گسترده جاری و، متقابلاً، در نبود هرگونه طرح جامع و منسجم و پیگیری برای مقابله با این معضل، چشم‌انداز آتی در این عرصه نیز تیره و تار است. در صورت استمرار این وضعیت، لشکر انبوه بیکاران در جامعه ما بزودی از مرز ۵ میلیون نفر نیز فراتر رفته و این مسئله، طبعاً، تبعات دهشتناک اجتماعی و اقتصادی خود را نیز برجای خواهد نهاد.

برای پی‌بردن به عواقب این معضل، می‌توان پاره‌ای دیگر از خصوصیات آن را در جامعه امروز ایران. به صورتی اجمالی، مورد توجه قرار داد. چنان که از آمارگیریهای مرکز آمار درباره "ویژگیهای اشتغال و بیکاری خانوار" و مطالعات موردی دیگر برمی‌آید، نرخ بیکاری در بین جوانان حدود ۴۰ درصد است. نسبت بیکاران جوان (افراد در گروه سنی ۲۴-۱۵ سال) به کل بیکاران کشور که در سال ۱۳۷۵ حدود ۵۰ درصد بوده در سال ۱۳۸۰ به بیش از ۶۴ درصد رسیده است.

پدیده جدید قابل ملاحظه دیگر در جامعه ما افزایش سریع بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی است. طبق بررسیهای مرکز آمار، نسبت افراد بیکاری که دارای مدرک تحصیلات عالی هستند به کل بیکاران از ۴/۴ درصد در سال ۱۳۷۶ به بیش از ۱۱ درصد در سال ۱۳۸۰ افزایش یافته است. پدیده "دیپلمه بیکار" که از سالیان قبل نیز سابقه داشته، به گسترش خود ادامه داده است، به طوری که نسبت این دسته از بیکاران به کل بیکاران، از حدود ۲۰ درصد در ۱۳۷۶ به بیش از ۳۰ درصد در ۱۳۸۰ بالا رفته است.

مشارکت بسیار پایتتر در فعالیت اقتصادی و، متقابلاً، بیکاری افزونتر در میان زنان نیز از جمله ویژگیهای بارز مقوله اشتغال و بیکاری در ایران است. در حالی که زنان نیمی از جامعه ما را تشکیل می‌دهند، نسبت مشارکت آنها (یعنی نسبت زنان فعال به کل جمعیت زنان ده ساله و بیشتر) در سال ۱۳۸۰ فقط حدود ۱۲ درصد بوده است (این نسبت در مورد مردان در همان سال ۶۲ درصد بوده است). در همین سال، مطابق برآوردهای مرکز آمار، نرخ بیکاری در بین زنان نزدیک به ۱۹ درصد و در بین مردان حدود ۱۴ درصد بوده است. ضمن آنکه رشد بیکاری، در فاصله سالهای ۸۰-۱۳۷۵، در میان زنان نیز سریعتر از مردان بوده است. نرخ بیکاری در روستاها، معمولاً، بیشتر از شهرها بوده است. اما چنان که بررسیهای مرکز آمار حکایت می‌کند، در سالهای اخیر، این وضع وارونه شده و نرخ بیکاری در شهرها بر روستاها پیشی گرفته است. در سال ۱۳۸۰، نرخ بیکاری در نقاط شهری بیش از ۱۵ درصد و در نقاط روستایی حدود ۱۴ درصد برآورد شده است. این امر نیز، به نوبه خود، می‌تواند نشانه‌ای از تشدید بیسابقه بیکاری و گسترش حاشیه نشینی باشد.

در بین استانهای کشور نیز، مطابق بررسیهای فوق، در سالهای اخیر سیستان و بلوچستان، لرستان، کرمانشاه و چهارمحال و بختیاری، بیشترین نرخ بیکاری، و آذربایجان شرقی، مرکزی، مازندران و یزد هم کمترین نرخ بیکاری را داشته‌اند، ضمن آنکه در تقریباً تمامی استانها نیز میزان بیکاری رو به افزایش بوده است.

در پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر تجمع دانشجویی تحت عنوان «نیم قرن مبارزه با استبداد» برگزار شد

دانشجویان بارها سرود یار دبستانی من و مرز پرگهر را در حالی که دستانشان را به هم داده بودند، خواندند.

تظاهرات دانشجویان در خارج محوطه دانشگاه تهران

پس از پایان این مراسم حدود پانصد نفر از دانشجویان دانشگاه تهران از مقابل دانشکده فنی به سمت درب اصلی راهپیمایی کردند و با سر دادن شعارهایی قصد داشتند از دانشگاه خارج شوند. که نیروهای پلیس مستقر در خیابان انقلاب از ترس گسترش تظاهرات به سطح مردم از این کار جلوگیری کردند.

با این همه دهها دانشجوی دانشگاه تهران پس از پایان مراسم گروه گروه به خیابان انقلاب آمدند و با سردادن شعارهایی چون «جنبش دانشجویی، نیم قرن مبارزه با استبداد» و «شرکت در انتخابات، خیانت، خیانت» خواستار عدم حضور مردم در پای صندوق‌های رأی شدند.

این دانشجویان پس از آنکه درهای دانشگاه تهران برای خروج آنان باز شد از دانشگاه خارج شدند اما تعداد زیادی از آنان در پشت حصارهای دانشگاه تجمع کردند. تعدادی نیز پس از خروج از دانشگاه شعار فراندوم سر دادند و با خواندن سرود یار دبستانی با یاران زندانی و جان باختگان جنبش دانشجویی تجدید پیمان کردند. نیروی سرکوبگر پلیس از مردمی که در ضلع جنوبی خیابان انقلاب تردد داشتند، با خشونت و تهدید می‌خواستند که از توقف در خیابان خودداری کنند.

حضور مردم و اراده مصمم دانشجویان باعث شد تا دهها تن از نیروهای سرکوبگر و چماقدار موسوم به لباس شخصی که در ضلع غربی دانشگاه تهران مستقر شده بودند جرات اقدام علیه دانشجویان را نیافتند و با هماهنگی ماموران رسمی سرکوب پراکنده شدند.

دانشجویی فاجعه دیگری بیافرینند و این بار نیز مانند فاجعه ۱۸ تیر ماه جانیانی که بار دیگر سردارانشان به خیال واهی سرکوب جریان دانشجویی آنها را رها کرده بودند، همچنان مصون ماندند. گروهی دیگر از دانشجویان در بیانیه خود با دفاع از عدالت اجتماعی آورده است: یکی از

خواسته‌های اساسی و به حق مردم در جریان انقلاب حق حاکمیت بر سرنوشت خود بود.

در این قطعه نامه همچنین آمده است: جنبش دانشجویی ایران با تکیه بر دانشجویان که برخاسته از دل توده ملت بودند همواره به عنوان قشر پیشرو در بیان و پیگیری مطالبات مردمی مطرح بوده است و تاریخ جنبش دانشجویی ایران مزین به صفحات پرافتخاری است.

در طول مراسم شعر «یار دبستانی من» بارها از سوی جمع‌کنندگان سر داده شد و تصاویری از باطبی در دست اکثر جمع‌کنندگان دیده می‌شد.

در راهروی دانشکده فنی عبارات «خاک ما تشنه‌ی باریدن ماست، ما سزوار ارتقای خودیم، جنبش دانشجویی ظنین عدالت خواهی همه‌ی دانشجویان، جنبش دانشجویی از احزاب سیاسی تفکیک باید گردد، جنبش دانشجویی وارث، آزاد اندیشی به خون تپیده‌ی شانزده آذر به چشم می‌خورد

پلاکاردی هایی با مضمون آزادی و برابری و نیز در همبستگی با جنبش کارگری زینت بخش این تجمع اعتراضی بود

در این مراسم تصاویری از حمله به کوی دانشگاه، طرشت، احمد باطبی، و نیز پوسترهایی از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، و نشریات توقیف شده به چشم می‌خورد.

سه پرنده به یاد سه شهید دانشجویی در این مراسم آزاد شدند.



روز یکشنبه ۱۶ آذر ۱۳۸۲ تجمع دانشجویی «نیم قرن مبارزه با استبداد» در پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر، در دانشگاه تهران با حضور بیش از هزار تن از دانشجویان برگزار شد.

در این تجمع، دانشجویان طی سخنان خود محورهایی چون «بررسی عملکرد نیروهای شبه‌نظامی در داخل دانشگاه»، «حرمت و امنیت دانشجوی»، «جنبش دانشجویی مدافع مطالبات مردمی»، «تکثر تشکلهای دانشجویی»، «عدالت اجتماعی»، «بی‌کفایتی مسئولان قضایی»، «تاراج ثروت‌های ملی»، «زد و بندهای سیاسی»، «اصلاح طلب نماها» و «انتخابات مجلس و لغو نظارت استصوابی» تأکید کردند.

در این مراسم، پلاکاردهایی با عناوینی چون، «۱۶ آذر روز به خون کشیده شدن ندای آزادی خواهی جنبش دانشجویی»، «جنبش دانشجویی از اعتصاب کارگران حمایت می‌کند» و «دانشجوی مبارز راهت ادامه دارد» مورد استفاده قرار گرفت.

همچنین در این مراسم عکس‌هایی از احمد باطبی در دست دانشجویان بود.

دانشجویان حاضر در محل مراسم همچنین شعار دادند: «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و «آزادی اندیشه همیشه همیشه».

توپ، تانک حراست، دیگر اثر ندارد توپ، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد. هاشمی، هاشمی ایران شیلی نمی‌شه «سیمای لاریجانی، خاموش باید گردد من اگر برخیزم، تو اگر برخیزی، همه بر می‌خیزند رفراوندوم، این است شعار مردم مرگ بر استبداد مرگ بر دیکتاتور زندانی سیاسی آزاد باید گردد

در قطعه نامه ای که از سوی گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران در پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر منتشر شد، آمده است: نحوه برخورد با آمران و مسببان فاجعه تیر ماه ۱۳۷۸ را می‌توان خط بطلانی بر حرمت و امنیت دانشجو و دانشگاه دانست. در پی این رفتار مسئولان بود که عاملان آن جنایت بار دیگر جرأت یافتند که در خرداد ماه امسال با حمله به خوابگاه‌های



نقدی بر نگاه موافقین شرکت در انتخابات

مذهبی دارد. در چنین حالتی، بحث از قانون گذاری یا وضع قوانین ضد مردمی در صورتی که مجلس در اختیار جناح خامنه ای قرار گیرد، بحثی است بی مورد و انحرافی. در هر صورت مجلس توان وضع قوانین به نفع مردم را ندارد و قوانین ضد مردمی نیز در جای دیگری اتخاذ می شود. مجلس شورای اسلامی همچون مجلس شورای ملی زمان شاه، محل قانون گذاری نیست، بلکه محل تایید منویات ملوکانه رهبران مذهبی حاکم بر ایران است. صحبت کردن از قانون گذاری در مجلس، خاک پاشیدن به چشم مردم است.

موضوع مورد دعوا در این انتخابات برای حکومت اسلامی، نه ترکیب جناح ها در مجلس، که شرکت گسترده مردم در انتخابات است. رفتن مردم پای صندوق های رای به هر دلیل که باشد، در قدم اول زدن مهر تایید بر انتخاباتی غیر دمکراتیک است. همزمان دادن مشروعیت به نظامی است که امروز مورد اعتراض مردم می باشد. و در نهایت تعدادی اصلاح طلب نیم بند به مجلس راه خواهند یافت، با این امید که از سکوی خطابه مجلس، حرفهای چهار سال گذشته را، دوباره تکرار کنند.

دوم - تحریم فعال

مخالفان تحریم، مضمون تحریم فعال را بدرستی درک نکرده و برداشت آنها از تحریم فعال نادرست است. تحریم فعال به معنی شکال دادن به یک آلترناتیو در مقابل انتخابات مجلس هفتم نیست. طرح مسائلی چون رفراندوم یا انتخابات آزاد، در درجه دوم اهمیت قرار دارند. تحریم انتخابات هفتم، نه یک موضعگیری خشک و خالی، بلکه یک سیاست است. هیچکس از میزان مشارکت مردم در انتخابات اطلاعی ندارد. سیاست تحریم، نه بر اساس میزان مشارکت مردم، که بر مضمون این انتخابات و جایگاه رای مردم در مدیریت جامعه متکی می باشد. سیاست تحریم فعال به معنی تبلیغ وسیع در لزوم عدم شرکت در انتخابات و به حداقل رساندن حضور مردم پای صندوق های رای می باشد. این سیاستی است در مقابل سیاست شرکت فعال در انتخابات که از سوی رژیم تبلیغ می شود. مبارزه ای است بین رژیم، که می خواهد با کشاندن مردم پای صندوق های رای و با دادن کمترین امتیاز ممکن، ادعا کند که رژیمی است مردمی و مورد اعتماد توده ها و اپوزیسیون که باید بکوشد تا با تبلیغ عدم شرکت در انتخابات، نامردمی بودن رژیم و ادعاهای واهی وی را آشکارتر ساخته و زمینه گسترش مبارزه مستقل مردم را فراهم سازد.

تحریم فعال به این معنی است که اپوزیسیون، نه به عنوان یک مصرف کننده سیاست های جناح های رژیم، که در مقام یک تولید کننده سیاست، وارد کارزار سیاسی ایران می شود. بی شک میزان موفقیت اپوزیسیون در این مبارزه، نقش و تاثیر خود را در ادامه مبارزه اپوزیسیون، مستقل از جناح های رژیم خواهد گذاشت. تحریم فعال، برای اولین بار اپوزیسیون را از چرخه

طرفداران شرکت در انتخابات در بین نیروهای اپوزیسیون طبعاً متفاوت است و عمدتاً متکی است بر سه نکته:

اول - عدم شرکت مردم در انتخابات، به تسخیر صندلی های مجلس توسط جناح خامنه ای یا بقولی اقتدارگرا خواهد انجامید. بدین ترتیب مجلس بطور کامل بدست این جناح خواهد افتاد و قوانینی بر ضد مردم تصویب خواهند کرد.

دوم - مخالفین شرکت در انتخابات، پیشنهاد تحریم فعال می دهند که متکی است بر جایگزینی رفراندوم بجای انتخابات. و از آنجا که رفراندوم را همین حکومت باید برگزار کند و چنین نخواهد کرد و رفراندوم برگزار نخواهد شد.

سوم - ناممکن بودن برگزاری رفراندوم و فقدان هیچ راه حل جایگزین مسالمت آمیز، عملاً تحریم انتخابات به انفعال مردم و از دست رفتن همین حداقل ها خواهد انجامید

و در نهایت پیشنهاد می کنند که مردم بجای تحریم در پای صندوق های رای جمع شوند یا رای سفید به صندوق بریزند و یا به چند چهره شناخته شده اصلاح طلب، که احیاناً در لیست خواهند بود، رای دهند.

نگاهی داشته باشیم به این استدلال ها:

اول - به نظر نمی رسد که در بین مخالفین شرکت در انتخابات، کسی به این نکته آگاه نباشد که مجلس آینده توسط طرفداران جناح خامنه ای تسخیر خواهد شد. ترکیب مجلس آینده مورد ابهام و بحث نیست، بلکه خود مجلس و جایگاه ارگان های انتخابی در جمهوری اسلامی است که امروز محور کنگاش مردم و رژیم قرار گرفته است. آیا مجلس یا هر ارگان انتخابی دیگری به درستی قادر به ایفاء نقش خود می باشد؟ تجربه چهار سال مجلس ششم چه نشان می دهد؟ آیا مجلس شورای اسلامی در این چهار سال توانست کارکرد واقعی یک مجلس ملی منتخب مردم را داشته باشد؟ آیا توانست قوانینی، حداقل در رابطه با وعده های انتخاباتی خود وضع کند؟

این یک واقعیت غیر قابل انکار است که جناح اقتدارگرا موانع جدی بر سر راه اجرای برنامه های اصلاح طلبان در مجلس ششم ایجاد کرد. اما نکته اصلی در این کنگاش درک مکانیزمی است که در چارچوب جمهوری اسلامی به سهولت، مجلس را از مفهوم واقعی خود تهی می کند. در حکومت جمهوری اسلامی ارگان های انتخابی و منجمله مجلس تابعی از رهبری مذهبی هستند. در نتیجه، هر آنجا که مهره های طرفدار رهبری مذهبی قدرت را در اختیار نداشته باشند، آن ارگان عملاً فاقد قدرت می شود. آیا در این صورت قانون گذاری متوقف خواهد شد؟ تجربه چهار سال گذشته نشان داد که ارگان های انتصابی همچون شورای نگهبان، مجلس تشخیص مصلحت نظام، قوه قضاییه و ...، به جای ارگانهای انتخابی، عملاً قانون وضع می کنند و آن را به اجرا می گذارند.

در نظام حکومتی مذهبی ایران رای مردم تنها یک ارزش تاییدی سمبلیک بر تصمیمات رهبران

انتخابات هفتمین دور مجلس شورای اسلامی در راه است و با نزدیک شدن روز انتخابات، درگیری بین جناح های حکومتی بیشتر شده و بحث بین مخالفین و موافقین شرکت در انتخابات نیز داغ تر می شود. شورای نگهبان با رد فله ای کاندیداتوری نمایندگان اصلاح طلب، موج اعتراض شدیدی را دامن زد. اصلاح طلبان که ظاهراً انتظار چنین اقدامی را نداشتند، با در خطر دیدن موقعیت خود در کادر حکومتی، دست به اعتراضات وسیع زده و از تحصن در مجلس تا تهدید به استعفای دست جمعی از دولت، را پیش کشیدند. از سوی دیگر دست به دامن خامنه ای شدند تا شورای نگهبان را سرعقل آورد!! خلمنه ای اعلام کرد که فعلاً موضع بیطرفی دارد و این مسئله باید از مسیر قانونی خود حل شود. شورای نگهبان نیز در واکنشی به این اعتراضات اعلام کرد که مسئله رد صلاحیت ها قابل بازبینی است.

اصلاح طلبان حکومتی در طول چهار سال گذشته هیچگاه در مقابل اقدامات خودسرانه ارگان های وابسته به «رهبری» اعتراض جدی نکردند. چه آن زمان که فرمان حکومتی رهبری، قانون مطبوعات آن ها را به زباله دانی فرستاد، چه زمانی که شورای نگهبان یکی پس از دیگری لایحه های تصویبی مجلس را «تو» کرد و چه آن زمان که شورای تشخیص مصلحت به جای مجلس قانون وضع کرد، واکنش نمایندگان اصلاح طلب مجلس از حد اعتراضات لفظی فراتر نرفت. اما اکنون که با خطر از دست دادن صندلی های مجلس و به تبع آن پست های دولتی روبرو شده اند، به ناگهان فعال شده و دست به تحصن و اعتصاب می زنند.

هنوز زمان کافی برای چانه زنی های لازم پشت پرده وجود دارد. تجربه نشان داده که این دو جناح پیوند های خونی بسیار قوی با یکدیگر دارند و در نهایت، حفظ کيان اسلام برای هر دو آنها مهمتر از همه چیز است. و از آنجا که موضوع دعوا هم مسئله حد نظارت استصوابی در بین «خودپها» است و به هر حال شامل حال «غیر خودی ها» نخواهد شد و مصلحه در این باب، زیانی به حکومت اسلام نخواهد زد، در نهایت راهی برای توافق پیدا خواهند کرد. در واقعیت امر هم نتیجه این مناقشه درونی جناح های حکومتی، تاثیری بر زندگی مردم نخواهد داشت. کارنامه مجلس دوره ششم، که در کنترل کامل اصلاح طلبان بود، آنچنان فقیر و ناچیز است که تکرار آن، امیدی را در دل کسی برنمی انگیزد.

در کنار این درگیری کنونی بین جناح های حکومتی، همه جناح های رژیم به همراه برخی از طرفداران اصلاح طلبان در اپوزیسیون، مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می کنند. استدلال جناح های حکومتی روشن است: «حفظ نظام اسلامی حاکم بر ایران» بسیاری از چهره های سرشناس دو جناح تکرار کرده اند که مستقل از این که چه کسی به کرسی مجلس انتخاب شود، در وهله اول، خود شرکت در انتخابات اهمیت حیاتی برای حفظ نظام دارد. اما استدلال

موجود نظام سیاسی کشور که اصل موجودیت ولایت مطلقه یا استبداد خودکامه است، نخواهد کرد.

حکام جمهوری اسلامی نسبت به سرنوشت هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی به شدت ابراز نگرانی می کنند. زیرا این انتخابات و انتخابات ریاست جمهوری برای جناح های خودکامه و ضد آزادی رژیم به صورت تله ی گریز ناپذیری در آمده است. زیرا با شکست سراسری جریان اصلاحات، دیر یا زود و خواه نا خواه، سرنوشت رژیمی که همه عوامل مشروعیت و مقبولیت قانونی بین المللی اش را از دست داده است، رقم خواهد خورد.

با سرخوردگی سراسری از امر اصلاحات و توانایی اصلاح گرایان، مردم با ادامه اقتدار غیر قانونی رهبر و نظارت استصوابی شورای نگهبان و مصلحت جوئی های ضد آزادی خواهی مجمع تشخیص مصلحت، از نتیجه انتخابات و شرکت خود چشم داشتی در راه گشوده شدن فضای سیاسی کشور ندارند. مردم اکنون در برابر چنین وضعی عملاً در مرحله ای از مقاومت منفی و نافرمانی مدنی قرار گرفته اند که به راهی جز افزایش تحرکات اجتماعی برای تحول بنیادی در ساختار سیاسی کشور منتهی نخواهد شد.

بنابراین، مقابله با رژیم در زمینه موضع گیری مردم در انتخابات مجلس، نه شرکت در انتخابات و نه تشویق مردم به شرکت در آن بلکه در تحریم سراسری و فعال انتخابات است.

اطلاعیه ضمن تاکید بر شکست و بی لیاقتی جریان اصلاح طلب حکومتی و تشدید مداوم بحران ساختاری رژیم بر این پای می فشارد که: اکنون تنها راه حل، رجوع به رأی مردم است، برای ادامه وضع موجود یا تغییر بنیادی نهاد های استبدادی به نهاد های دموکراتیک و حذف کلیه مراجع ضد آزادی. تحریم انتخابات مرحله آغازین این خواست اساسی است. تحریم سراسری انتخابات مجلس شورای اسلامی و امتناع و اعراض عمومی مردم از شرکت در رأی و عدم حضور سراسری در برابر صندوق رأی بیان مثبت و آشکار نفی مطلق نظام خودکامه از سوی مردمی است که رشد و بلوغ سیاسی خود را در ایفای تکالیف مدنی و اجتماعی به ثبوت رسانیده اند.

ما به همراه مردم ایران هر گونه انتخاباتی را که مقید به قیود موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ناقض ذاتی ترین حقوق انسانی است تحریم می کنیم و حضور فعال مردم را به هر شکل برای بیان امتناع سراسری از شرکت در رأی و بطلان حاکمیت قانونی رژیم توصیه می کنیم.

بگذارید حوزه های انتخاباتی خالی از رأی دهنده و صندوق های خالی از رأی به گواهان صادق عدم مشروعیت و بن بست نظام استبداد دینی بدل شوند و شعار های آزادی، جمهوری و دموکراسی در سراسر کشور برچیدن جمهوری اسلامی را فریاد کنند.

جمعه نوزدهم دی ماه ۱۳۸۲ (۹ ژانویه ۲۰۰۴)

بیانیه

در تحریم انتخابات مجلس هفتم

گروهی از شخصیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در خارج از کشور بیانیه ای تهیه و منتشر کرده اند. در بخشی از این بیانیه که امضای دهها تن رسیده، آمده است:

اکثریت مردم ایران، با شرکت در انتخابات خرداد ۱۳۷۶ ریاست جمهوری و رأی گسترده به خاتمی که در برابر ناطق نوری وعده آزادی و توسعه سیاسی را می داد و با شرکت فعال در انتخابات شوراها و مجلس ششم، مخالفت خود را با جناح طرفدار ولایت فقیه و تمایل خود را به اجرای اصلاحات و برقراری آزادی ها، بدون توسل به خشونت، ابراز داشتند. آن ها، از این طریق، نهاد ریاست جمهوری، اکثریت مجلس شورای اسلامی و شوراها شهر را در اختیار اصلاح گرایان حکومتی قرار دادند و وضعیتی تاریخی، سرشار از اغماض و تحمل، برای خروج از بحران قانون اساسی برای مجموع جناح های درونی قدرت فراهم آوردند.

اما، هم چنان که جناح های ضد آزادی و باند های مافیایی قدرت در پیرامون مقام به اصطلاح رهبری، با استفاده از تمام وسایل اعمال خشونت و تجاوز، بر این فرصت تاریخی پشت پا زدند و از انجام هیچ گونه تجاوز و بربریت نسبت به مردم به وسیله مزدوران سپاه، شکنجه گران قوه قضائیه و باند های از بند رسته و وابسته، خود داری نکردند، اصلاح طلبان درون حاکمیت، جناح های اصلاح طلب مجلس شورای اسلامی، مقامات اصلی قوه اجرائیه و ریاست جمهوری نیز عملاً ناتوانی خود را هم در پیش برد اصلاحات موعود و هم در تعدیل عنصر خود سری و زور گویی در نهاد های خود ساخته رهبری و شورای نگهبان و قوه قضائیه و مجمع تشخیص مصلحت، ثابت کردند. نگاهی به سیر فجایع و جنایاتی که از پس انتخابات خرداد ۱۳۷۶ تا امروز بر مردم ایران گذشته است ثابت می کند که رژیم جمهوری اسلامی به هیچ گونه اصلاحات اساسی که الزاماً به تعدیل و تقلیل عنصر خودکامگی و خودسری در ساختار قانون اساسی منتهی گردد، گردن نخواهد نهاد و این گردن کشی و طغیان علنی در برابر اراده و خواست مردم جز با گسترش اراده مقاومت و امتناع از قبول ادامه جریان توخالی اصلاحات شکسته نخواهد شد. نتیجه جریان امر اصلاحات در ششمین دوره مجلس شورای اسلامی و در شوراها شهری عیان ساخت که هر گونه لایحه و قانون و تصمیم مربوط به اصلاحات در برابر سد شورای نگهبان قانون اساسی و مجمع تشخیص مصلحت و سر انجام در برابر حکم حکومتی رهبر به اتکای اصل صدور دهم قانون اساسی بی اثر خواهد ماند. بنا بر این، وجود اکثریت اصلاح طلبان در مجلس شورای اسلامی، حتی با چشم پوشی از نظارت استصوابی شورای نگهبان که هم چنان برقرار است، هیچ گونه کمکی به حل بحران اساسی

«امکان و واقعیت»، که از سوی رژیم تعیین می شود، خارج کرده و اجازه می دهد تا با اتکاء بر پتانسیل مبارزه مردم، سیاستی مستقل از جناح های رژیم دنبال شود.

همزمان طرح رفراندوم یا انتخابات آزاد، عمدتاً بار تبلیغی دارد. وگرنه کسی متوهم نیست که برگزاری رفراندوم با این رژیم ناممکن است. ولی طرح رفراندوم بیان خواستی است که می توان حول تحقق آن مبارزه کرد.

سوم- انفعال مردم

خانه نشین شدن مردم و انفعال یک ادعا است. می توان در مقابل ادعا کرد که مردم فعالتر از گذشته به خیابان ها خواهند آمد. واقعیت نه این خواهد بود نه آن. آینده را می توان تا حدی بر اساس داده های امروز حدس زد. شرایط کنونی جامعه ایران، عمق بحران اجتماعی-اقتصادی و بن بست سیاسی، احتمال سکون و خانه نشینی مردم را ضعیف می کند. یقیناً بخشی از مردم سرخورده خواهند شد. ولی اکثریت جامعه ما امروز با هزاران مشکل روزمره دست به گریبان است. مشکلاتی که مسئول مستقیم آن حکومت جمهوری اسلامی است. جمعیت ایران بسیار جوان است و این نیروی جوان در خانه نخواهد نشست و برای مشکلات خود یقیناً به خیابان خواهد آمد.

موافقین شرکت در انتخابات بر لزوم مبارزه مسالمت آمیز بسیار تاکید دارند و چنین تبلیغ می کنند که «انتخابات» یکی از مهمترین راههای مبارزه مسالمت آمیز می باشد و هر سیاست دیگری به معنی تشویق به اقدامات غیر مسالمت آمیز و خشونت طلبی تعبیر می شود. آنها خواهان ادامه وضع موجود هستند به این امید که شاید به این گونه از انفجار اجتماعی جلوگیری شود. متأسفانه این ادعا نادرست است و ادامه وضع موجود، به معنی تشدید بحران های اجتماعی، تشدید بن بست سیاسی و تشدید انفجار های اجتماعی است. وظیفه اپوزیسیون نه سر در برف کردن، که مواجه شدن با واقعیت کنونی و استفاده از تمامی امکانات خود برای جهت دادن به مبارزات پراکنده مردم است.

راه جلوگیری از انفعال مردم، دعوت آنها به شرکت در یک انتخابات نمایشی نیست. مبارزه مسالمت آمیز نیز در انتخابات خلاصه نمی شود. امروزه بر همگان آشکار شده است که در حکومت جمهوری اسلامی ایران، نهاد های انتخابی و در راس آنها مجلس شورای ملی، فاقد هرگونه اختیاراتی هستند. سطح مبارزه کنونی مردم به خوبی نشان می دهد که اکنون باید انتخاب را به عرصه مهمتری، که همانا بود و نبود این رژیم است، کشاند. حکومت جمهوری اسلامی، که دین و دولت در آن ادغام شده است، مانع اصلی تحقق دموکراسی و آزادی در جامعه ما است. هیچ تحولی از درون این رژیم نخواهد توانست بطور واقعی آزادی و دموکراسی را در ایران متحقق سازد. آزادی و دموکراسی در ایران تنها با تغییر رژیم، جدایی دین از دولت و استقرار یک جمهوری دموکراتیک متکی بر اراده مردم، ممکن خواهد بود.

بمناسبت بیستمین سالگرد مرگ فدایی خلق بهروز سلیمانی

مبارز کمونیست و مدافع پیگیر حقوق خلق کرد

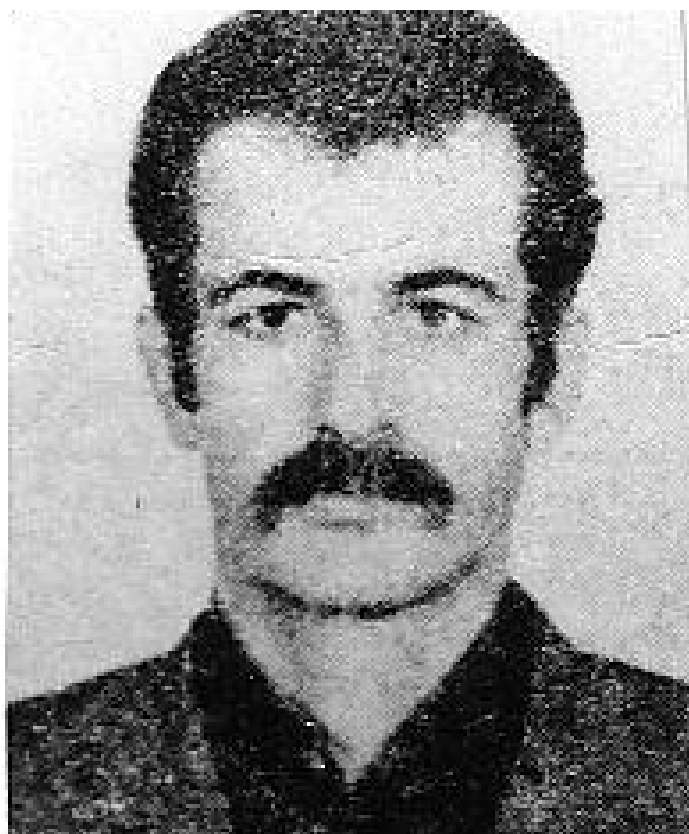
در بیستمین سالگرد جان باختن بهروز سلیمانی، هیئت تحریریه نشریه اتحاد کار تصمیم گرفت بکمک چند تن از یاران بهروز و برای تجلیل از مبارزاتش مطالب و خاطراتی از او را در این شماره نشریه درج نماید. مسئولیت پیشبرد این وظیفه به من (محمد اعظمی) واگذار شد. برای پرهیز از برخورد کلیشه‌ای به پیشنهاد اکبر سیف، نشستی تشکیل دادیم با مشارکت تعدادی از کسانی که هر کدام مراحل را با بهروز گذرانده‌اند: یوسف اردلان از اعضای اولیه کومه‌له، او و بهروز به دو گرایش متفاوت سیاسی جنبش وابسته بودند. او در دوره‌های اولیه انقلاب با بهروز در کردستان خاطراتی دارد. ناصر رحیم‌خانی در ارتباط با گروه فلسطین در زندان بوده و با بهروز خاطراتی در زندان و در تشکیلات فدائیان خلق دارد، و اکبر سیف از زندانیان سیاسی و اعضای رهبری فدائیان خلق، که تا مقطع جان سپردن بهروز با او در ارتباط بوده است.

در این گفتگو تلاش شده است بصورت تاریخی موضوع را پیکیری کنیم. از زندان شاه شروع کرده‌ایم، سپس به کردستان آمده‌ایم و بالاخره به جنبه‌هایی از فعالیت تشکیلاتی او در تهران پرداخته‌ایم. آنچه از نظرتان می‌گذرد حاصل این گفتگوست.

محمد اعظمی

حرکات او بنظرمان چپ روانه می‌رسید. کسانی که با او پیش از من در زندان بوده‌اند می‌گفتند در گذشته هم چپ‌رویش بیشتر بوده و هم تکروی می‌کرده است. من قبلاً در رابطه با بهروز از ناصر خاطراتی شنیده‌ام. اگر ممکن است ناصر تو برایمان بگو که در زندان او را چگونه دیدی؟

ناصر رحیم‌خانی: بهروز را برای اولین بار در آذرماه سال ۱۳۵۲ در بند معروف به بند ۴ و ۵ و ۶ زندان قصر دیدم. هم در آنزمان و هم بعدها که درباره نسل خودمان، نسل دهه‌های چهل و پنجاه فکر کرده‌ام، دیده‌ام که بهروز برخی ویژگی‌های این نسل را بخوبی بازتاب می‌داد. از ویژگی‌های این نسل، پرسشگری بود. یعنی در آغاز یک سلسله نظریات تئوریک و خط مشی سیاسی حاضر و آماده را نپذیرفته بود و نمی‌پذیرفت. بلکه سؤال داشت. نسبت به گذشته جنبش ملی و جنبش چپ



محمد اعظمی: اگر موافق هستید گفتگو را از زندان شروع کنیم. پیش از صحبت شما اجازه می‌خواهم به چند نکته که به خاطرمانده است اشاره کنم. من بهروز را در سال ۵۴ در قصر دیدم. پرکاری و تحرک او اولین خصوصیتی بود که از او در ذهنم نشسته است. بهروز با علاقه زیادی تاریخ گروهها و محافل سیاسی را دنبال می‌کرد. با خود من در رابطه با گروه‌های صحبت‌های زیادی داشت. و در پی یافتن نقاط اشتراک مردم لرستان و کردستان بود. از وضعیت مردم لرستان، سطح آگاهی آنها، وضعیت روشنفکران آنجا، وضعیت اقتصاد آن منطقه تا امکان فعالیت ما و تأثیر آن روی مردم همه و همه مسائلی بود که برای بهروز جذبه داشت. او در رابطه با کردستان نیز اطلاعاتش را جمع و جور کرده بود و درباره تاریخ مبارزه در کردستان جزوهای نوشته بود. در زمینه پشتکارش

سؤالاتی داشت و بصورت جدی این سؤالات را دنبال می‌کرد. این نسل با ذهنی باز و فارغ از پیشداوریهایی می‌خواست برای سؤالات خود پاسخی پیدا کند و برای مبارزه راهجوئی کند. گروه‌هایی از این نسل در آغاز از منظر آشنائی با فرهنگ و ادبیات به سیاست کشیده شدند. البته این نسل به رادیکالیسمی کشیده شد که همراه خود جزمیاتی داشت اما این نسل از

ما می‌داد. ما هم این اخبار را در حوزه‌های تشکیلاتی که بعد از صبحانه تشکیل می‌شد، می‌خواندیم. او می‌گفت در تمام مدتی که با بهروز بودیم او به تنهایی این کار را انجام می‌داد و من ندیدم کوچکترین نشانه‌ای از خستگی بروز بدهد.

بهروز نوع برخوردش با مسائل زندان چپ بود. یعنی آن زمان که خود ما چپ‌رو بودیم،

یکی از دوستان مشترک ما می‌گفت که در زندان قزل‌حصار پس از سرکوب زندان در سال ۱۳۵۲ که امکانات زندانیان تقریباً به حداقل ممکن رسیده بود، ما یک رادیو ضبط بدست آوردیم. بهروز با آن برنامه‌های رادیو میهن پرستان را ضبط می‌کرد و بکمک یک گوشی که خودمان ساخته بودیم شب تا صبح آن را پیاده و سپس با کارین تکثیر می‌کرد و به

درون جزییات و ایدئولوژی و سیاست و بویژه روحیات بجا مانده از نسل پیشین سربرنیاورده بود گرچه پاره‌ای از آن مبانی را با خود داشت. بهروز، پرسشگری این نسل را داشت. تلاش داشت برای شناخت گذشته، شناخت تاریخچه چپ و تاریخچه حزب توده. نسبت به جبهه ملی و نهضت ملی پرسشگر بود و بخاطر هم هست که در این زمینه با هم صحبت‌هایی داشته‌ایم. بهروز با پشتکار و علاقه زیادی گفتگوها و دانسته‌هایش درباره تاریخچه مبارزات را می‌نوشت و جمع‌آوری می‌کرد. باز این نکته در خاطرمان مانده که برای یادداشت‌هایش جاسازی‌هایی در شماره ۴ قصر داشت.

ویژگی دیگر نسل دهه چهل و پنجاه چابکی و نشاط جوانیش بود. این نسل را می‌بایست از منظر روحیات و غلبانهای درونیش هم نگاه کرد. روح طغیانگری در این نسل موج می‌زد. و این طغیانگری در بهروز، هم در زندان و هم در بیرون زندان، تا زمانی که زنده بود، بچشم می‌خورد. در این رابطه می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم. ایدئولوژی بسته و گرایش رادیکال که با قهر انقلابی توأم است، تعصب و خشک‌اندیشی پدید می‌آورد. وقتی از این جایگاه با قدرت و قهر و تعصب حاکم (یا غیر حاکم)، مبارزه شود، حالتی از عصیت، گره‌خوردگی و خشم دست می‌دهد، بهروز اما انسانی بانشاط بود. آدمی که در برخوردهایش در زندان در چپ ما - که چپ‌رو بودیم - قرار داشت و می‌بایست به زندگی و مبارزه و حتی نزدیکانش، جزمی نگاه کند یا عوس و خشک باشد، این چنین با نشاط و سرزنده بود. این پیچیدگی را شاید بشود اینگونه توضیح داد که نسل چالاک دهه چهل و پنجاه - گرچه بعداً ایدئولوژی زده شد - اما در اساس با شوری اخلاقی به جنشی که برای او بیشتر جنبشی رهائی بخش و آزادبخش و ملی بود، پیوسته بود و این سبب ساز آن نشاط بود و بهروز ما یکی از نمونه‌های بانشاط، خستگی ناپذیر، مغرور و فروتن آن نسل بود. من بهروز را همیشه با این مجموعه خصوصیات بخاطر می‌آورم.

محمد اعظمی : صحبت ما بیشتر متمرکز شد بر خصوصیات و روحیات بهروز. از شور و سرزندگی، از پشتکار و فروتنی‌اش، از چپ‌روی و تکریش سخن گفتیم. در این زمینه می‌خواهم اضافه کنم که بهروز از جمله کسانی بود که در محفل فکری خودش غرق نمی‌شد. با گرایش‌های مختلف زندان رابطه بسیار خوبی داشت اما در رابطه با مواضع سیاسی‌اش صحبتی نکردیم. ناصر تو در زمینه صف‌بندی‌ها نکته‌ای بخاطر داری؟

ناصر رحیم‌خانی : اواخر ۱۳۵۲ من مجدداً به قصر برگردانده شدم. موقعی که به بند ۴ و ۵ و ۶ آمدم صف‌بندی دو نظر - نظر مسعود احمد زاده و نظر بیژن جزنی - وجود داشت و تقریباً همه کسانی که موافق مشی مسلحانه بودند در یکی از این دو گرایش قرار می‌گرفتند. بهروز در صف طرفداران مشی مسعود احمدزاده قرار داشت. شاید بهتر باشد اشاره دقیق‌تر به این گرایش‌ها و نقش و موقعیت افراد و چهره‌های این گرایش‌ها را بگذاریم به زمانی دیگر.

محمد اعظمی : بهروز پس از آزادی به کردستان رفت و در آنجا پیش از انقلاب فعال بود. یوسف شما در آن دوره و دوره‌های اولیه انقلاب در کردستان فعالیت سیاسی تشکیلاتی داشته‌اید. آیا در رابطه با فعالیتتان در کردستان خاطره‌ای از بهروز دارید؟

یوسف اردلان : من با بهروز مدت کمی در زندان بوده‌ام. او در طیف فدائیه بود. من هم در طیف سیاسی کارها قرار داشتم. یعنی کسانی که به کار سیاسی - تشکیلاتی معتقد بودند. در زندان قصر رابطه دو گرایش محترمانه بود. اما نزدیک نبود. قبل از آزادی از زندان به اوین منتقل شدم. در اوین رابطه طیف ما با فدائیه‌ها، کدر شد و از همدیگر آزرده بودیم. با این ذهنیت از زندان آزاد شدم و به سندج آمدم. کردستان در قیاس با سایر نقاط دیگر، دیرتر پا به میدان تظاهرات علیه شاه گذاشت. نقطه قوت آن این بود که زمانی که جنبش در کردستان سر برآورد، فضا مذهبی نبود. زمانی که به سندج رسیدم بهروز که پیش از من آزاد شده بود، بدیدم آمد. او بسیار صمیمانه با من روبرو شد و خیلی سریع رابطه ما به همدیگر نزدیک شد.

در سطح شهر سندج ۵۶ کانون فعالیت بوجود آمد که در مساجد جمع می‌شدند. شاید بد نباشد بدانید که در کردستان مساجد محل اجتماع فقط مذهبی نیست. محل اجتماع همه مردم است. چه مذهبی و چه غیرمذهبی بعنوان یک سنت در مساجد جمع می‌شوند. این ۵۶ کانون اداره امور شهر را بتدریج در دست گرفتند. برای حفظ امنیت در سطح شهر نگرانی می‌دادند. تقسیم خواروبار و مایحتاج عمومی هم توسط این مراکز صورت می‌گرفت. در این مراکز فدائیه‌ها و جریان فکری که بعداً کومه‌له را بوجود آورد فعال بودند. طیف مفتی زاده و صفدری هم که مذهبی بودند مشغول زد و بند از بالا بودند. حزب دمکرات هم در آن زمان حضورش در سندج محسوس نبود. بدین ترتیب یک صف‌بندی بوجود آمد یکسوی آن مذهبی‌های وابسته به قدرت ایستاده بودند در آنسوی

بهروز سلیمانی در سال ۱۳۲۶ در شهر بروجرد متولد شد...

در سال ۱۳۴۹ به دلیل فعالیت‌های سیاسی دستگیر و به سه سال زندان محکوم شد. در زندان رابطه‌اش با برخی از اعضای سازمان فدائی در تبریز برای پلیس روشن شد. در این رابطه مجدداً دادگاهی و محکومیتش به ۷ سال افزایش یافت. بهروز تقریباً در تمامی زندانهای تهران یعنی قزل‌حصار، قصر، اوین و کمیته مشترک زندانی بوده است. در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد شد. سال بعد ازدواج کرد و دو فرزند بنامهای پویان و مهرنوش از او بیادگار مانده است. او در سندج در چارچوب خط سازمان فدائی فعالیت می‌کرد و در شکل‌گیری ۵۶ کانون در محلات سندج نقش برجسته‌ای ایفا کرد و عضو شورای هماهنگی محلات شد. در جریان شکل‌گیری شورای موقت انقلابی سندج عضو این شورا بود و پس از جنگ خونین سندج بعنوان نماینده سازمان در هیئت نمایندگی خلق کرد شرکت داشت که با نمایندگان دولت مذاکره داشت. او مسئولیت تشکیلات سازمان فدائی در سندج را به عهده داشت و در جریان انشعاب اکثریت و اقلیت. در صفوف اکثریت ماند و یک‌سال بعد بهمراه بخشی از کادرهای سازمان در آذر ۶۰ از اکثریت انشعاب کردند.

او عضو کمیته مرکزی، مسئول دبیرخانه، عضو کمیسیون امنیت و عضو مشاور هیئت سیاسی سازمان فدائیان خلق بود و در آخرین پلنوم کمیته مرکزی عضو علی‌البدل هیئت سیاسی سپس عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی شد. در ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۶۲ در جریان دستگیری با پرتاب کردن خود از طبقه پنجم محل زندگیش در خیابان مصدق جان سپرد. یادش گرامی باد

طرفداران فدائی و کومه‌له قرار داشتند. این دو جریان گرچه در یک صف بودند اما با همدیگر رقابت نیز داشتند. اما هرگز رقابتشان، اتحادشان را زیر سؤال نبرد. بهروز در ایجاد چنین فضائی نقش بسیار مهمی

داشت. یادم می‌آید که او هم تلاش فراوانی داشت که هماهنگ عمل کنیم، و فعالیتها بیشتر معطوف به اداره امور مردم شهر می‌شد. تظاهرات خیابانی مثل سایر نقاط کشور نبود. با این وجود، رژیم شاه از این شکل فعالیت هراس داشت و در فکر توطئه بود. یادم هست حدود اواسط آذرماه پلیس به یک بیمارستان در شهر سقز حمله کرد و یک پرستار را کشت. چند ساعت بعد از این حادثه حدود ساعت ۶ بعدازظهر یک اعلامیه با انشای نیروهای چپ در سطح شهر پخش شد و برای فردای آن روز در ساعت ۱۰ صبح در میدان آزادی سندج دعوت به تظاهرات کرده بود. من به اعلامیه شک کردم. ما که بی‌اطلاع بودیم. فدائیه هم معمولاً با آرم سازمان اعلامیه می‌دادند. با وجود این به بهروز زنگ زد. بی‌خبر بود. تمام ۵۶ کانون از آن بی‌اطلاع بودند. مشترکاً تصمیم گرفتیم در تظاهرات شرکت نکنیم. فردا ساعت ۸ صبح نیروی نظامی در ارتفاعات مشرف به میدان مستقر شده بود و راههای خروجی میدان را بسته بودند. رژیم توطئه کرده بود که جمعیت را به گلوله بندد و زهر چشم بگیرد. این مسئله از این زاویه در خاطرمان ماندگار شده که بهروز با توجه به روحیه تندش که همه با آن آشنا هستیم بمحض اینکه با فضای عمومی تصمیم روبرو شد بدون هیچ مقاومتی با کمال مسئولیت قبول کرد که در تظاهرات شرکت نکنند.

محمد اعظمی : شکل فعالیت شما در سندج تجربه جالبی است. در سایر نقاط تا جاییکه من می‌دانم چنین تجربه‌ای وجود نداشته است. این ۵۶ کانون چگونه امورات شهر را اداره می‌کردند؟

یوسف اردلان : این کانونها بنام شورای محلات در مساجد بوجود آمده بود. تنظیم امنیت شبانه شهر را به عهده داشت. این تجمع شورای محلات آنچنان پذیرش توده‌ای پیدا کرده بود که به کنترل قیمتها و نظارت بر پخش آذوقه و نظارت بر کار سیلو و توزیع آن به نانوائیها و همچنین پخش نفت و قند و شکر و ... نیز می‌پرداخت و در ادامه آن، ایده ایجاد شورای شهر شکل گرفت. در پی آن طرحی مورد پذیرش قرار گرفت که از هر شورای محله ۱۰ نفر نماینده انتخاب شوند. بدین ترتیب از ۵۶ شورای محله، ۵۶۰ نماینده در یک روز جمعه در مسجد جامع شهر تجمع نمایند و ۲۵ نفر را بعنوان شورای شهر سندج انتخاب نمایند و این شورا را به دولت تحمیل نمایند. وظایف این شورای ادغام وظایف فرمانداری و شهرداری بود یعنی می‌بایست با انحلال این دو ارگان، کار خود را شروع کند. انتخابات اولیه اواخر دیماه به انجام رسید، قرار بر این شد که روز جمعه ۶ بهمن ۵۷ انتخابات شورای شهر

صورت گیرد. در طی این مدت جماعت مفتی زاده تلاش فراوانی در مخالفت با این حرکت نمودند اما موفق نشدند.

روز ۶ بهمن ساعت ۸ صبح افراد شهربانی حتی با لباس یونیفورم بدون هیچ مستمسکی به شهر ریختند، چندین مغازه را به آتش کشیدند و غارت کردند. ارتش برای جلوگیری از آنها به شهر حمله کرد و حکومت نظامی اعلام شد. در نتیجه انتخابات شورای شهر نتوانست برگزار شود.

در این دوران همکاری نزدیکی بین نیروهای سیاسی مترقی بویژه کومه‌له و فدائی وجود داشت. که البته بدون وجود افراد مسئول و پرکاری مثل بهروز، این همکاریها و هماهنگیها امکان پذیر نبود.

پس از این سرکوب خشونت‌بار و غیرمنتظره یک نوع سرخوردگی و سردرگمی بوجود آمده بود. چون تشکیلاتی که بتواند موقعیت را درک و پیش‌بینی کند و عکس‌العمل مناسبی نشان دهد هنوز بوجود نیامده بود. پس از دو هفته حکومت شاه جایش را به حکومت جدید داد. در سندج مفتی زاده اداره شهر را بدست گرفت و ارگانی بنام ستاد عملیات اسلامی که عمدتاً از طرفداران بارزانی (قیاده موقت) تشکیل می‌شد، برای اداره شهر مسلح کرد و نماینده خمینی معمم تبعیدی‌ای بود بنام صفدری که ارتش و ژاندارمری را تحویل گرفته بود.

هرچند تجمع در مساجد همچنان ادامه داشت اما دیگر بطور چشمگیری از قدرت و فعالیت آن کاسته شده بود. اکنون دیگر سازمانهای سیاسی به فعالیت علنی خود مشغول شدند که مهمترین آنها در سطح شهر سندج فدائیان و جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب بود.

خلاصه بگویم، تشکلهای چپ تمام تلاششان معطوف به تقویت سازمانهایشان شد و عملاً شورای محلات به حال خود رها شد. اما در هر حال تداوم تجمع در محلات، عامل یک نوع هماهنگی و پیوند فعالین شهر شده بود، که در مقابل کودتای ۶ بهمن در سندج کیش و مات شده بودند.

در اینجا لازم می‌دانم به نقش پیچیده و مسئولانه بهروز اشاره کنم. در آن زمان فدائیها بشکلی حکومت را قبول داشتند. بهروز مسئول تشکیلات سازمان در سندج بود. از طرفی می‌بایست در چارچوب خط سازمان می‌ماند، از طرف دیگر با مردم کرد و نیروهای سیاسی که شدت مخالف رژیم بودند همراه می‌ماند. بهروز هرگز از صف مردم فاصله نگرفت درحالیکه مسئول فدائیها هم بود.

محمد اعظمی : در رابطه با صحبتهای یوسف توضیح این نکته شاید لازم باشد، در آن دوره

که بهروز (سلیمانی) مسئول تشکیلات سندج بود، هنوز بر سازمان فدائی خط دفاع از حاکمیت غلبه نکرده بود. مناطق خود تصمیم می‌گرفتند. حتی بعدها هم که بر سر سیاست سازمان در کردستان اختلاف بروز کرد، سه نظر در سازمان وجود داشت. جنگیدن با نام سازمان، جنگیدن بدون نام و بالاخره نظری که جنگیدن را نادرست می‌دانست. بهروز از جمله کسانی بود که اعتقاد داشت می‌بایست با نام دیگری غیر از سازمان فدائی در کردستان جنگید.

آن دوره سازمان همراه جنبش مطالباتی مردم بدون برنامه در جنبش شرکت می‌کرد. در کردستان آنطور بازتاب داشت، در ترکمن صحرا بشکل دیگری. بعدها بتدریج رهبری سازمان تلاش کرد فراتر از جنبش جاری خط مشی تعیین کند. در واقع در آن دوره سیاستهای سازمان عمدتاً از بالا تعیین نمی‌شد. سازمان فدائی نیروئی وسیع و توده‌ای بود. هرکجا که نیرویش حضور داشت، رهگشائی می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند. مسئولین سازمان درایتشان در این بود که در بسیاری موارد با این سیاستها مخالفت نمی‌کردند و این می‌شد خط سازمان. در کارخانه کارگران خود تصمیم می‌گرفتند، در مناطق ملی نیروهای سازمان بشکل دیگری سیاست تعیین می‌کردند و در ادارات هم بگونه‌ای دیگر. مجموعه اینها شده بود خط سازمان.

به وضعیت کردستان بازگردیم. یک ماه پس از انقلاب جنگ خونین سندج رخ داد. این جنگ چگونه شکل گرفت؟

یوسف اردلان : با تغییر حکومت، صفدری (نماینده خمینی) در پادگان سندج مستقر شد و دفتری در داخل شهر دایر کرد و مفتی زاده هم که در کردستان فعالیت مذهبییش را در قالب مکتب قرآن در زمان شاه آغاز کرده بود اداره شهر را بدست گرفت. صفدری که تمام امکانات (ارتش و پول) را در اختیار داشت از دادن بودجه و همچنین اسلحه به ستاد عملیات اسلامی خودداری می‌کرد و مفتی زاده را در منگنه گذاشته بود. مفتی زاده هم با توسل به دولت بازرگان و نزدیکی با شریعتمداری و روی خوش نشان دادن به کلماتی چون خودمختاری می‌خواست موقعیت خود را تحکیم بخشد. او تمام ابراز نارضایتیها علیه رژیم خمینی را در موافقت با خودش تصور کرده بود. در روز ۲۶ اسفند ۵۷ از طرف او دعوتی به یک میتینگ شد. این میتینگ تبدیل به تظاهراتی علیه صفدری شد. دفتر صفدری هم توسط مردم تصرف شد و دو نفر از دفتر صفدری هم کشته شدند. پس از این جمعیت به طرف پادگان سندج حرکت می‌کنند. ژاندارمری تسلیم می‌شود اما

پادگان ارتش مقاومت می‌کند و ۱۳۰ نفر از تظاهرکنندگان را به اسارت می‌گیرد. سازمانها و فعالین شهر با فرمانده ستاد ارتش سرهنگ صفری برای آزادی اسرا به گفتگو می‌پردازند و همزمان با آن شورای موقت انقلابی شهر سنندج که ۵ نفر بودند (زنده یاد بهروز سلیمانی، زنده یاد صدیق کمانگر، شعیب ذکریانی و دو نفر دیگر) اداره شهر را بعهده می‌گیرند. با وجودیکه سرهنگ صفری با آزادی اسرا موافقت می‌کند ولی پادگان شهر با حضور صفدری و فرمان سرلشکر قهرنی فرمانده ارتش، شهر سنندج آماج خمپاره باران می‌شود. مردم نیز در شهر برای جلوگیری از حمله زمینی ارتش سنگر بندی می‌کنند. بدین ترتیب از همان شب ۲۶ اسفند جنگ خونین سنندج آغاز می‌شود که منجر به آمدن نمایندگان شورای انقلاب مرکب از آقایان طالقانی، بهشتی، رفسنجانی و بنی‌صدر و نمایندگان دولت آقای حاج سیدجوادی وزیر کشور و همچنین آقایان صباغیان و فروهر از جانب کردهای مقیم مرکز در ۵ فروردین می‌شود. از طرف مردم، بهروز سلیمانی، شعیب ذکریانی، صدیق کمانگر، شیخ عزالدین، مفتی زاده و من شرکت داشتیم. در آخرین جلسه صورتجلسه ای به امضاء رسید که در آن هیچ اشاره‌ای به پذیرش حکومت موجود در آن وجود ندارد و بر تارک صورتجلسه "بسم تعالی" نوشته نشد و بالاخره انحلال ستاد عملیات اسلامی و همچنین شورای موقت انقلابی شهر سنندج اعلام می‌شود. بجای آن اداره شهر بدست شورای شهر سپرده می‌شود. اعضای این شورای من از طرف کومه‌له، سعید شیخ‌الاسلامی از طرف سازمان فدائی و دو نفر از طرف مفتی زاده (فواد روحانی و هادی مرادی) و یک نفر از طرف هیئت مذاکره کنند (مظفر پرتوماه) بودند.

محمد اعظمی : توضیحات یوسف تا این مقطع نشان می‌دهد که نیروهای چپ از جمله نیروهای کومه‌له و فدائی متحداً در مقابل حکومت قرار داشتند. از کی تمایز و فاصله بین این دو نیرو بوجود آمد و بهروز (سلیمانی) چه نقشی به عهده داشت؟

یوسف اردلان : مسئله اتحادها تا مقطع دوره انتخابات شورای شهر که بالاخره انجام شد، مطرح بود. اینکه می‌گویم بالاخره چون کارشکنیها و حمله به صندوقها و ... صورت گرفت. از ۱۱ نفر عضو شورای شهر دو نفر از فدائیان (ارسلان پورقیاد و فریده قریشی) یک نفر از کومه‌له (من) سه نفر از هواداران مفتی زاده و ۵ نفر هم از افراد خوشنام شهر بودند. قبل از این انتخابات یک بار مفتی زاده فرمان جهاد داد و با تحریک دراویش نقشبندی (مریدان شیخ عثمان نقشبندی) که یکی از پایه‌های مورد

اعتماد و اعمال قدرت ساواک در منطقه بود، می‌خواست دفاتر سازمان فدائی و جمعیت را مورد هجوم قرار دهد. که با درایت و همکاری این دو نیرو و پشتیبانی مردم توانستیم آنها را به عقب برانیم.

پس از هجوم حکومت جمهوری اسلامی در ۲۸ مرداد ۵۸ و آغاز دور اول جنبش مقاومت در جلسات هیئت نمایندگی خلق کرد که من از طرف کومه‌له و بهروز از طرف سازمان فدائی در جلسه شرکت می‌کردیم همدیگر را می‌دیدیم ولی پس از پیام صلح خمینی و بازگشت پیشمرگه‌ها به شهرها در آبانماه ۵۸ دیگر هماهنگی در کردستان کم‌رنگ شده بود، مثلاً در مورد تشکیل مجدد شوراهای محلات که در شرایط دیگر دوباره به میدان آمده بود، فدائیان زیاد فعال نبودند.

در این دوران در بهمن ۵۸ کومه‌له طرح خلع سلاح سپاه رزگاری را به اجرا درآورد. در اجرای این طرح رفقای کومه‌له در میوان یکروز قبل از تاریخ مقرر دست بکار شده بودند. به دلیل خرابی خط تلفن در عصر روز ۱۱ بهمن از ماجرا مطلع شدیم در حال تهیه مقدمات بودیم که بهروز (سلیمانی) بمن زنگ زد و گفت ما هم هستیم. من هم بدون اعلام نظر از رفقای تشکیلات (که فرصت آن را نداشتم) گفتم موافقم. او قرار شد پس از کسب اطلاع نظر تشکیلات، مرا در جریان بگذارد. بعد از دو ساعت او اعلام کرد که مشارکت نمی‌کنند. روشن بود که خود او موافق اما تشکیلات مخالف بوده است.

محمد اعظمی : زمانی که سازمان فدائی اکثریتش سیاست حمایت از حکومت را پذیرفت و اقلیتش مخالف حکومت بود، با بهروز (سلیمانی) برخوردی داشتی؟ واکنش او چگونه بود؟

یوسف اردلان : من پس از انشعاب برخوردی با او نداشتم ولی بعد از اینکه شنیدم بیشتر تشکیلات کردستان سازمان فدائی به اکثریت پیوسته است، راستش دلم گرفت.

محمد اعظمی : پس از اینکه در سازمان فدائی انشعاب اکثریت و اقلیت رخ داد بهروز به تهران منتقل شد. حدود یک‌سال بعد اکثریت نیز شکاف برداشت. بهروز از جمله کسانی بود که همکاری با خط حاکم سازمان اکثریت را نپذیرفت و در آذرماه ۶۰ با تعداد دیگری از کادرها و اعضای اکثریت انشعاب کردند. در این دوره شما اکبر (سیف) با بهروز فعالیت مشترک تشکیلاتی داشتید. چه ویژگی‌هایی طی کار مشترک با بهروز در خاطر ماندگار شده است؟

اکبر سیف : سخن گفتن درباره خصوصیات زنده یاد بهروز بویژه اگر با قضایای هم

توأم باشد، برایم قدری سخت است. چرا که الان بیست سال از آن مقطع گذشته است. تحولات شگرفی که در این فاصله اتفاق افتاده است دیدگاه و روش و حتی نوع نگاه من به خیلی از مسائل را دستخوش تغییر ساخته است. خیلی ساده آن زمان من سی‌سال داشتم و حالا پنجاه ساله‌ام. بنابراین، سخت است خارج از تحولات و فارغ از این تغییرات همانطور که بهروز را می‌دیدم، امروز نیز ببینم. مسئله بعدی این است که آشنائی من با بهروز در جریان زندگی عادی با تمامی تنوع و گونه‌گونی‌اش، صورت نگرفته و در جریان زندگی روزمره او را تجربه نکرده‌ام. من سال ۵۳ دستگیر و ۵۴ به قصر منتقل شدم. در زندان هم هیچگاه در یک بند نبودیم. آشنائیم با او از طریق کار مشترک تشکیلاتی و جلسات سازمانی و در حوزه‌های تشکیلاتی آغاز شد و با کمی مبالغه، به این هم ختم شد. فراتر از این مناسبات زیادی با هم نداشتم. اصلاً نحوه فعالیت و شرایط زیرزمینی زندگی و در معرض مداوم سرکوب و دستگیری قرار داشتن، اجازه برقراری مناسباتی خارج از این محدوده‌ها را برای ما فراهم نمی‌کرد.

اما از این قضیه که بگذریم در ارتباط و در ادامه صحبت‌های محمد، ناصر و یوسف مایلم قبل از هرچیز به این نکته اشاره کنم که بهروز هم مثل همه ما حاصل شرایط سرکوب و اختناق، شلاق و شکنجه و زندان و اعدام بود. نحوه رشد و آموزش ما متناسب با آن شرایط بطور خود انگیزه و غیر سیستماتیک بود و این همه روی کاراکتر، روش و روحیات ما تأثیر بسزایی داشت. حقیقت این است که به بهروز و دیگر رفقا و دوستان هم نسلم با توجه به چنین مسائل و محدودیت‌های نگاه می‌کنم. با توجه به این نکات، بهروز را من قبل از هرچیز آدمی صمیمی و متواضع و در عین حال مغرور می‌دیدم. بهروز نمی‌خواست زنده به چنگ مأموران حکومتی بیفتد که می‌خواستند او را له و تکه تکه کنند. بهروز آدمی صریح و جسور بود. این را زندگی و مرگش گواهی می‌دهد. انسانی بی‌شیله پیله بود. از اراده‌ای نیرومند برخوردار بود. در جریان کار مشترکمان همیشه او را داوطلب پذیرش مسئولیت می‌دیدم. در قبول مسئولیت و پذیرش وظیفه، هرگز ندیدم که نفر دوم باشد. تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌دهد همواره اولین داوطلب او بود. بهروز به زندگی اطرافیانش بسیار توجه داشت. در این زمینه، دوستان نزدیک وی، برخوردهای مسئولانه و برادروارانه او با یارانش که در نتیجه چپ و راست زندها و نهایتاً چرخش سیاست سازمان در کردستان، بویژه در تهران سرگردان شده بودند و ... را بیاد دارند. بهروز هرکدام از بچه‌ها و پیشمرگه‌های سازمان را که می‌شناخت با وسواس خاصی در جهت

مترقی دانستن آن در صف‌بندی‌های جهانی. من چنین تصویری ندارم که چارچوب ما را می‌شکست.

محمد اعظمی: البته بهروز دو سه ماه قبل از جان باختنش رسماً در هیئت اجرائی اعلام کرد که حکومت را ضد انقلابی می‌داند. اما تا جائیکه در خاطرمان مانده است، اکبر جزء کسانی است که تا آخرین لحظات با بهروز کار مشترک می‌کرده است. می‌خواستیم بینم آخرین بار با بهروز چگونه مواجه شدی واز ماجرای تهاجم به منزلش چه خبرداری؟

اکبر سیف: آخرین بار که بهروز را دیدم، در واقع ضربه خورده بودیم. اگرچه بر چگونگی و ابعاد آن آگاه نبودیم. قضیه از این قرار است که زنده یاد هیئت (معینی) روز ۱۷ مهر ۶۲، بطور تصادفی مورد شناسائی گشتیهای امنیتی سپاه قرار گرفته و دستگیر شده بود. هیئت با توجه به موقعیت برجسته و متمایزش در رهبری سازمان، که گردانندگان وزارت اطلاعات رژیم نیز با توجه به سوابق سیاسی هیئت بدان آگاه بودند، از همان ابتدا به شدت تحت فشار شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت. همینجا باید بگویم که با توجه به موقعیت و اطلاعات هیئت از یکسو و ساختار عقب مانده و خوش‌خیالانه تشکیلاتی ما برغم همه تغییرات آن از سوی دیگر، اگر مقاومت هیئت نبود هیچکدام از ماهائی که در آنموقع در ایران بودیم، الان در قید حیات نبوده و جمهوری اسلامی پرونده زندگی ماها را نیز همچون هزاران نفر دیگر همان موقع بسته بود. به هر حال ما تا مدتی از دستگیری هیئت مطلع نبودیم و به روال عادی فعالیت می‌کردیم. آدرس منزل مرا هیئت و بهروز می‌دانستند، البته محمد اعظمی هم می‌دانست اما در خارج بود. من در واقع صبح روز ۱۸ مهر، یعنی یک روز پس از دستگیری هیئت، حدود ساعت ۱۰ صبح بود که از طریق یکی از دوستان مطلع شدم که هیئت شب به منزل نرفته است. همان روز، نمی‌دانم در چه رابطه‌ای، قرار بود بهروز پیش من بیاید. بهروز نزدیکهای ظهر بود که آمد. من ماجرای هیئت و احتمال دستگیری‌اش را با وی در میان گذاشتم. بهروز هم که آدم سرزنده و با روحیه‌ای بود کمی سر به سر پسرمان گذاشت و درست بخاطر دارم که یک خیار از یخچال برداشت و در حالیکه گاز می‌زد تصمیم گرفتیم که اولاً مینا را بر دستگیری هیئت بگذاریم و ثانیاً با توجه به اینکه روابط بهروز در قسمتهای دبیرخانه، انتشارات و تدارک و امنیت بود و روابط من در قسمتهای تشکیلاتی، بین خود تقسیم کاری کردیم و قرار شد در جهت مطلع کردن تشکیلات از ضربه و اعلام وضع اضطراری حرکت کنیم. قرار بعدی‌مان را نیز برای غروب ۱۹ مهر (فردای آن روز) گذاشتیم. بهروز رفت و من هم پس از یکی دو ساعت، که همراه با از بین بردن چند برگ حاوی چارت تشکیلات و اطلاعات حول و حوش آن بود،

اینها همه با کار محفلی و توده‌ای در تناقض قرار می‌گیرد. بهروز قبل از اینکه یک تیپ تشکیلاتی باشد، یک کادر توده‌ای بود. از اینرو او همواره ضوابط تشکیلاتی را از زاویه مناسبات توده‌ای و انسانی و بسود گسترش این مناسبات، نقض می‌کرد. یعنی رسیدگی به وضع آن دوستان کردی که در تهران سرگردان بودند بدون نقض ضوابط امنیتی توسط بهروز میسر نبود. بهروز انتخاب دیگری نداشت. بهروز حتی برای توزیع امکانات انرژی می‌گذاشت و برای توزیع امکانات نیز گاه ضابطه‌ها را زیر پای می‌گذاشت.

اما در آن دوره ناصر تو هم با بهروز کار مشترک تشکیلاتی داشته‌ای. تو بهروز را در این عرصه کار چگونه دیدی؟

ناصر رحیم‌خانی: اگر ذهن امروزان را بر واقعه دیروز تحمیل نکنیم موفق می‌شویم که گذشته را همانگونه که بوده هم برای امروز هم برای آینده‌ها ترسیم کنیم. برعکس اگر بخواهیم ذهنیت امروزان را سوار بر واقعیت دیروز کنیم، تاریخ نویسی خواهد شد بر مبنای مصلحت امروز. اگر صریحتر بگویم خواهد شد استالینیزم. اگر حتی نگاه امروزان دمکراتیک و درست باشد و بخواهیم آن را بر وقایع گذشته سوار کنیم نوعی دستکاری تاریخ است. با این یادآوری برگردم به کار مشترک با بهروز در تشکیلات. تداوم خصوصیات بهروز را می‌توان اینجا هم مشاهده کرد. پشتکار، پذیرفتن مسئولیت و انجام وظایف. چیزی که مرا هم در آن زمان و هم امروز با مشکل و تناقض روبرو می‌کند این بود که بهروز که به لحاظ فعال بودن. بی‌باکی، به لحاظ تجربه کار، به لحاظ آمادگی پذیرش مسئولیت یک سر و گردن از من بالاتر بود (من درباره خود صحبت می‌کنم)، می‌آمد و می‌گفت که می‌خواهم منشی هیئت سیاسی شوم. او غرور و فروتنی را همزمان داشت.

از دیگر ویژگیهای بهروز حساسیتش روی مسائل کردستان بود. او همواره می‌کوشید مشکلات این منطقه را منعکس نماید. هیچ شماره نشریه‌ای نبود که بهروز مطلبی در رابطه با کردستان در آن نداشته باشد. در تنظیم مطالب هم چندان خود را ملزم به حفظ چارچوب خط نمی‌کرد. عموماً از خط عمومی خارج بود.

محمد اعظمی: اکبر شما در این زمینه صحبتی دارید؟

اکبر سیف: من قبول دارم که بهروز روی مسائل کردستان حساسیت خاصی داشت و در نشریات می‌کوشید اخبار کردستان جایگاه ویژه‌ای داشته باشد و در کمیته مرکزی هم در طرف چپ ما قرار داشت. اما همه اینها در یک کادر معینی بود. در کادر ضدامپریالیستی دانستن جمهوری اسلامی و

سر و سامان دادن به وضعیتان قدم برمی‌داشت. در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. اینها را من از بهروز نشنیدم بلکه بیشتر از زبان همانهایی می‌شنیدم که در نتیجه چپ و راست زدنها و چرخشهای سازمان، نوعی آواره شده بودند. در آن دوره‌ها آن طور که من شنیدم بهروز به همراه زنده یاد علی‌اکبر (مرادی) برای سر و سامان دادن به وضعیت دوستانشان و خارج کردن آنها از زیر تیغ سرکوب، تلاشهای مسئولانه‌ای کردند.

علاوه بر اینها با بهروز در تشکیلات سازمان، همانطور که گفتم کار مشترک داشتیم. او عضو کمیته مرکزی، مسئول دبیرخانه و عضو مشاور هیئت سیاسی بود. فروتنی بهروز و تلاش او برای آموختن از جمله ویژگیهای او بود. به یاد دارم که داوطلب شد تا بعنوان منشی هیئت سیاسی در جلسات شرکت کند تا بیشتر در جریان مباحث سیاسی قرار داشته باشد. بهروز که به عنوان مثال از من سابقه‌تر و سرشناس‌تر بود جلسه را تدارک می‌کرد و محل جلسه را تعیین می‌کرد. او زمانی که مسئولیتی را می‌پذیرفت با تمام وجود برای پیشبرد آن تلاش می‌کرد. بهیچ وجه با آن مشروط برخورد نمی‌کرد. او خود برای مشکلات راساً چاره‌جویی می‌کرد و با اما و اگر کردنها کار را به دیگران حواله نمی‌داد. البته جا دارد همینجا اشاره کنم که پذیرفتن مسئولیت و تلاش او برای به سرانجام رساندن کارها تا آنجا پیش می‌رفت که مسائل امنیتی و ضوابط تعیین شده آن وقت را - با توجه به تسلط مشی سیاسی راست بر سازمان - به سود پیشرفت کارها نقض می‌کرد. به یاد دارم که هر زمان پیکهای کمیته مرکزی که وظیفه جابجائی جزوات و نوشتجات درونی را بر عهده داشتند دچار مشکل می‌شدند خود بهروز این وظیفه را به سرانجام می‌رساند تا کارها مختل نشود.

محمد اعظمی: در این زمینه و برای تکمیل صحبتها بدنیت بگویم این بی‌باکی بهروز که با بی‌احتیاطی همراه بود و در گفته‌های اکبر هم انعکاس داشت، در مقطعی صورت می‌گرفت که حکم اعدام او غیباً به دلیل فعالیتهايش در کردستان صادر شده بود. دومین نکته در رابطه با مسئولیتهاى بهروز اینکه او زمانی که جان سپرد، عضو هیئت سیاسی بود. و بالاخره برای درک از وضعیت بهروز می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم. بنظر من بین کار توده‌ای و رعایت ضوابط تشکیلاتی تناقضی وجود دارد. کار توده‌ای ضوابط و قانونمندیهای خود را دارد. نمی‌شود ضوابط یک تشکیلات زیر زمینی را بر کار توده‌ای حاکم کرد. کار منظم تشکیلاتی آنهم در شرایط مختنق افراد را وادار به رعایت ضوابط و سختگیرانهائی می‌کند. رفت و آمدها و دیدارها را محدود می‌کند. رابطه‌ها را به ضابطه درمی‌آورد و

شعر آخرین

آخرین سروده حسین اقدامی عضو کانون
نویسندگان ایران و از جانب‌خستگان قتل عام
زندانیان سیاسی سال ۶۷

نانی تلخ

و شرابی گس

و فریاد بیگانه مسافری کش

فار و صلیب در راه است

این بوسه‌ی وداعم را

یکسان

بین تمامی مردم

قسمت کنید

زان پیشتر

که سهواً

لب به زهر کینه بیالاید

شب بر مدار فاجعه ففته‌ست

در جلجتا چه می‌گذرد؟

که ناقوس‌های نذبه فاموشند

من

با نوشیدن آفرین جرع‌ی جامه

می‌عاد عشق را

بر سفره‌ی شاه آفر

تکرار می‌کنم.

بر فراز شبستان، اما

توهان تند فون

بر صلیب می‌گذرد.

از جنبه فردی این مسئله مطرح است که چگونه می‌توانیم خود را بجای فردی بگذاریم که در آن لحظه سرنوشت ساز قرار گرفته و چگونه می‌توانیم دنیای درون او را بشناسیم. برای اینکه مسئله مرگ و زندگی مهمترین مسئله‌ای است که برای هر انسان مطرح است.

از جنبه سیاسی اگر به موضوع نگاه کنیم می‌بینیم برای عزیزانی که دستگیر می‌شدند یا با خطر دستگیری و شکنجه و اعتراف‌گیری روبرو بودند، حادثه گره می‌خورد با امری ارزشی و اخلاقی. فرد

دست رژیم گرفتار شوم. برای او عینهو روز روشن بود که در صورت دستگیری، بقول معروف تکه بزرگ باقی مانده از بدنش، گوشش خواهد بود! بنابراین مسئله داشت که زنده به چنگ رژیم نیفتد. به همین دلیل هنگامی که راه فرار، آنهم از آپارتمان مسکونی‌اش در طبقه پنجم یک ساختمان چندین طبقه، را غیر ممکن دید، جسورانه خود را کشت. به گمان من این واکنش بهروز جلوه دیگری از یگانگی حرف و عملش و گفتار و کردارش را نشان می‌داد. او نشان داد که به آنچه می‌گوید باور دارد. این رفیق قدیمی و ارزنده ما، انسانی بس جسور و با اراده‌ای بواقع نیرومند بود. اما علاوه بر اینها، در پایان صحبتیم، مایلم بر این نکته تأکید کنم که پس از بیست سال ضروری است که یکبار دیگر در پرتو تحولات و اطلاعات بعدی‌مان، به جمع‌بندی کاملتری از فرود ضربات بر سازمان، که از جمله قربانیانش بهروز بود، بپردازیم. یعنی دلایل و چگونگی آن را بطور واقع‌بینانه و حتی‌الامکان مستند بررسی کنیم. که این خود البته بدون نگاه دوباره به انشعاب آذرماه ۶۰ از سازمان اکثریت غیر ممکن است. این وظیفه‌ای است که کماکان در برابر همه ما قرار دارد.

محمد اعظمی : ناصر، تو در این مورد چه می‌گویی؟

ناصر رحیم‌خانی : "راهبی بودائی، چهارزانو، مجسمه وار روی زمین نشسته بود. ردای سفید بلندی به تن داشت. دستها را روی شکم حمایل کرده بود و در آتشی خود افروخته شعله می‌کشید اما نمی‌سوخت. خواستم از او بپرسم با رفیق ما چه کردی؟"

تصویر شگفت آرامشی شکوهمند در رو یا روئی با مرگی خود خواسته. تراویده قلم شاهرخ مسکوب.

براستی انگیزه و آرامش این راهب بودائی که در اعتراض به جنگ ویتنام خودسوزی کرد، از کجاست و چراست؟ در آئین او که کمترین "گزند" به جان و جهان طبیعت و انسان گناهی بزرگ است. برای بودائی، کشتن، امری نکوهیده است و او نمی‌بایست مطلقاً دست به چنین کاری می‌زد.

به موضوع می‌توان هم از جنبه فردی و هم از جنبه سیاسی نگاه کرد. از زاویه فردی یعنی از زاویه حالات، روحیات و درونیات فردی که دست به چنین اقدامی می‌زند. انگیزه‌ها و هدفها می‌توانند متفاوت باشند. آن بودائی که در اعتراض به جنگ ویتنام در آتش خود افروخته شعله کشید، بهروز که از طبقه پنجم خود را پرتاب کرد و آن هوادار مجاهد که سال گذشته خود را در خیابانهای پاریس آتش زد، هریک انگیزه‌های متفاوتی داشتند.

محل سکونت را برای همیشه ترک کردم. به هر حال، فردای آن روز نه سر قرار اول و نه سر قرار دومان، بهروز حاضر نشد. در منطقه قرار می‌گشتم که مسئول انتشارات سازمان را دیدم که او هم در همان نزدیکیها با بهروز قرار داشت. به این ترتیب برای ما قطعی شد که او هم ضربه خورده است. البته بعدها، شاید حدود یکماه بعد، از طریق همسایه‌ها و اطرافیان از چگونگی آن مطلع شدیم. داستان از این قرار بود که بهروز به همراه همسر و دو فرزند خردسالش در منزل، طبقه پنجم یک ساختمان، است که مأمورین امنیتی زنگ خانه‌اش را می‌زنند. بهروز خودش درب را باز می‌کند که با چند نفر لباس شخصی مواجه می‌شود. بلافاصله خودش را به پنجره حیاط خلوت ساختمان رسانده و با سر به پایین پرتاب می‌کند. مأمورین که انتظار چنین واکنشی را با آن سرعت اصلاً نداشتند دست و پاچه شده و ظاهراً آرامش خود را از دست می‌دهند. یعنی بجای مخفی شدن در منزل یا تحت نظر گرفتن آن، از منزل خارج شده و جسم متلاشی شده بهروز را در گونی که در ساختمان می‌یابند، می‌گذارند و منطقه را ترک می‌کنند. و سپس چند ساعت بعد است که مجدداً برگشته و با استقرار یک اکیپ در منزل و نیز تحت نظر گرفتن در ورودی ساختمان از محل یکی از ادارات دور و بر، خانه را تحت نظر می‌گیرند. البته تا آنجا که بخاطر دارم، در همین فاصله چندساعته‌ای که منزل بهروز در کنترل مأموران نبود، علی (کشتگر) به منزل مراجعه می‌کند و از طریق همسایه‌ها متوجه ماجرا شده و بسرعت محل را ترک می‌کند.

محمد اعظمی : به زندگی بهروز می‌توان از زوایای مختلفی نگاه کرد. صحبت درباره او کم نیست. من مایلم صحبت درباره او را با یک سؤال مشترک از همه شما به پایان برسانم. سؤال این است: تقریباً بیست سال از جان باختن بهروز گذشته است. او نگذاشت زنده اسیر شود. خود را از پنجره طبقه پنجم به پایین پرتاب کرد و در دم جان سپرد. امروز شما اگر بخواهید نسبت به چگونگی این واکنش اظهار نظر کنید چه خواهید گفت؟

اکبر سیف : اظهار نظر کردن درباره چگونگی این واکنش، به گمان من، بدون توجه به وضعیت آن روز، بویژه موقعیت بهروز و اینکه در صورت دستگیری چه چیزی انتظارش را می‌کشید و ... غیرممکن است. بهروز بعنوان یکی از کادرهای قدیمی جنبش و از رهبران سازمان فدائی بود که در کردستان فعالیت سیاسی و نظامی داشت، او در زندان همواره در موضع چپ قرار داشت و پرونده‌اش از هر لحاظ برای سران رژیم جمهوری اسلامی کاملاً روشن بود. خودش بارها و بارها، طی گفتگوها و درد دل‌های دو یا چند نفره، چه در فواصل جلسات و آنتراکتها و چه در جاهای دیگر، و در برخورد با پرسش دوستانش، گفته بود که نمی‌گذارم زنده به

می‌بایست از عقاید و ایدآلهای خود دفاع می‌کرد و در عین حال مسئله جان و ادامه زندگی در میان بود. انسانها بر سر این دوراهی، مسیرشان را چگونه انتخاب می‌کنند؟

در قزل‌قلعه با بهرام طاهرزاده آشنا شدم که با یارانش در گروه "آرمان خلق" به سمبلهائی از مقاومت و از خود گذشتگی تبدیل شده بودند. روشن بود که دادگاه نظامی حکم اعدامشان را صادر می‌کند و روشن هم بود که همایون کتیرائی، هوشنگ ترگل، ناصر کریمی و ناصر مدنی تقاضای فرجام نخواهند کرد. بهرام که از خانواده‌های لرستانی بود و بهمین سبب با من نزدیک و صمیمی بود روزی با ملایمت و احتیاط موضوع فرجام خواهی را با من در میان گذاشت. می‌دانست همایون و هوشنگ فرجام نخواهند خواست اما او برایش مطرح بود. چند هفته‌ای با این دغدغه و دلمشغولی کلنجار رفت. سرانجام او هم فرجام خواهی نکرد و در برابر جوخه اعدام ایستاد. برگردم به مسئله بهروز. در آن مقطع بعد از انقلاب و بعد از درگیریهای خونین و سرکوب کردستان و نهایتاً هم رد مشی مسلحانه، بگمانم خودکشی بهروز دیگر در متن مشی قهرآمیز و الزامات سیاسی و عملی چنین مشی‌ای نبود. همانطور که همراه داشتن سیانور هم دیگر بگمانم فقط تداوم یک سنت بود. می‌توانم بگویم بهروز "رنجی" را بر خود "تحمل" کرد تا از "رنج" دیگری بکاهد. بگمانم اقدام او خارج از متن مشی قهرآمیز و کاربرد خشونت بود. کار او دفاع از ارزشی اخلاقی بود. دفاع از ارزشی اخلاقی بود که بگمانم من هم بدون اخلاق و بدون شور اخلاقی هیچ مبارزه بزرگ و حتی هیچ مبارزه بزرگ مسالمت آمیز و دموکراتیک هم نمی‌تواند پا بگیرد. گرچه شاید اینجا زیاد جای این بحث نباشد، اما برای جلوگیری از سوء تفاهم و برای روشنتر کردن گفته‌ام مایلم به کوتاهی بگویم که شخصاً به خشونت پرهیزی (بدون تبصره) باور دارم هم بعنوان روش فعالیت سیاسی و هم فراتر از آن بعنوان روش زندگی.

خشونت پرهیزی اما نه تنها بمعنای گذشتن از اعتقادات و ارزشها نیست بلکه برعکس ارزش خشونت پرهیزی از جمله در همین پایبندیها و ایستادگیها در دفاع از ارزشهای انسانی است. شاهد مدعا، مبارزات گاندی، مارتین لوتر کینگ و بعدها نلسون ماندلا.

امروزه و در فضای سیاسی بویژه پس از دو خرداد، با امر ایستادگی، فداکاری و از خود گذشتگی - یا حالات عکس آن - بگونه‌ای دیگر برخورد می‌شود. روزنامه‌نگار یا فعال سیاسی، اجتماعی که در زندان و البته با بکارگیری روشهای ضد انسانی شکنجه‌گران و بازجویان، به ندامت، خودافشاگری و خودتباهی کشانده می‌شود، از طرف

مردم - و بحق - سرزنش و طرد نمی‌شود بلکه آن دستگاه و آن رژیم تباهی‌آور محکوم می‌شود و بحق. میان صید و صیاد و قربانی و جلاد، طرف قربانی گرفته می‌شود و این تغییر فکری و رفتاری بزرگی است که مستقیماً سرشت ضد انسانی و ضد دموکراتیک روشهای حاکم را نفی می‌کند. گرچه سعی می‌شود تا دایره شمول این رفتار، گرد "خودی"ها بسته شود.

واقعیت این است که محاسبه عقلانی "سود" و "زیان" فعالیت سیاسی و اجتماعی وارد فرهنگ سیاسی و میزانهای ارزیابی و ارزش گذاری اقدامات و رفتارهای سیاسی شده است. این تغییر نگاه و معیارها در سنجش فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و ارزیابی رفتار و کردار زندانیان سیاسی، پدیده جدید و جالبی است. اما جوانب دیگر نگاه و رفتار تازه نسبت به امر ایستادگی و مقاومت در مبارزه و در زندان را نباید نادیده گرفت. در این محاسبه "سود" و "زیان"، تسلیم طلبی، بی‌عملی و فقدان اراده سیاسی و برنامه سیاسی اصلاح طلبان نوعی توجیه می‌شود و بر همین قیاس ایستادگی کسانی - به مثل - مانند امیرانتظام، ناصر زرافشان، اکبر گنجی و دیگران کم بها می‌شود. می‌خواهم بعنوان نتیجه بگویم که رفتار سیاسی و مبارزاتی انسانها را در شرایط سیاسی و بویژه در شرایط ذهنی و روانی هردوره باید نگاه کرد و فهمید. "محکوم می‌کنم" یا "تأیید می‌کنم" فقط اعلام موضع است. چیز زیادی را روشن نمی‌کند.

محمد اعظمی : یوسف جان شما چه می‌گوئید؟

یوسف اردلان : بهروز متعلق به نسلی بود که کسرابی روحیات این نسل را چنین به شعر در آورده است:

من از مرگ بیزارم

که مرگ اهرمن خو

آدمی خوار است

ولی انگاه

که نیکی و بدی را

گاه پیکار است

فرو رفتن بکام مرگ شیرین است

این فرهنگ نسل ما بود که بهروز یکی از نمایندگان برجسته آن بود و من عمل بهروز را نتیجه باور او به آزادی و تن ندادن به اسارت می‌دانم. آری او برای آزادی به اسارت تن نداد. یادش گرامی باد.

محمد اعظمی : من هم در این باره توضیحی دارم. ناصر در صحبت‌هایش به سه تیپ خودکشی اشاره کرد که انگیزه‌های متفاوتی داشته‌اند. من می‌خواهم نکته‌ام درباره بهروز را با مقایسه این سه تیپ توضیح دهم. راهب بودائی که در اعتراض به جنگ ویتنام در آتش خود فروخته شعله کشید با آن

مجاهدی که در خیابانهای پاریس خود را به آتش کشید و بهروز که خود را از طبقه پنجم به پایین پرتاب کرد هرکدام کارشان دلایل و ویژگیهای خود را دارد. آن راهب بودائی حرکتش اعتراضی است. هدفش مقابله با بی‌عدالتی است. در پی حساس کردن وجدانهای بیدار بوده آنها در شرایطی که کشت و کشتار در جنگ ویتنام بیدار می‌کرده است. او شعله بر جان خود افکند تا جهانی را برانگیزاند تا مانع بمباران مردم ویتنام شوند. دومی یعنی آن مجاهد تبعیدی هم حرکتش اعتراضی است. اما با انگیزه فردپرستی و برای دفاع از کیش شخصیت. او در شرایطی اقدام به خود سوزی کرد که راههای مؤثرتر و انسانی‌تری برای اعتراض وجود داشت. سومی یعنی خودکشی بهروز اعتراضی نیست. دفاعی است. دفاعی است از شخصیت خودش، از حیثیتش، حرمتش، ارزشهای انسانی‌اش. دفاعی است از یارانش، از حق حیات و زندگیشان، از آزادی و آزادگیشان. بقول ناصر، بهروز رنجی را بر خود تحمیل کرد تا از رنج دیگری بکاهد. دفاعی است از همه آن ارزشهایی که وجودشان انرژی‌زاست و با تکیه بر آن ارزشها، انسان می‌تواند انسان بماند. بهروز این راه را خود برگزید و آگاهانه آن را انتخاب کرد. او می‌دانست در اسارت زنده‌اش نمی‌گذارند زجر کشش می‌کنند. در واقع او برای نرفتن به جهنمی که برای نابود کردن شخصیت خودش و بدام انداختن یارانش کمین کرده بودند، خود را کشت. من چه آن روز و چه امروز جز با تحسین و احترام به او و اقدامش، نمی‌توانم نگاه کنم. اقدامش بما برای مبارزه علیه بی‌عدالتی نیرو داد و عزم ما را برای برافکندن ستم و بیداد راسختر کرد. اشتباه است اگر به کسی ایراد گرفته شود که چرا در موقعیت مشابه بهروز، دست به چنین اقدامی نزده است. اما اشتباه فاحش تر این است که با نادیده گرفتن آن مجموعه شرایط، امروز، اقدام آن روز بهروز را ارج نگذاریم.

پدیده برزیل

نوشته جوا ماچادو

استاد اقتصاد در دانشگاه سائوپولو، از کادرهای حزب کارگر برزیل و عضو هماهنگی گرایش سوسیال دموکراسی حزب

برگردان و تنظیم: مهرنوش کیان

دولت لولا دو سیلوا پس از نه ماه در راس قدرت بیلانی متناقض و تعجب برانگیز ارائه داده است.

دولت

حیرت برانگیزترین بخش سیاست های دولت، برنامه های اقتصادی آن است. برنامه های ارائه شده توسط دولت لولا، بخصوص رفرف در سیستم بانزشتگی با مخالفت بسیار کمی در پارلمان روبرو شد. درواقع فقط دو حزب دست راستی به مخالفت های خود ادامه می دهند. دلیل اصلی در این است که رفرف ارائه شده تمامی خطوط کلی دولت های قبلی و احزاب محافظه کار را در بر دارد. همین برنامه قبلا به دلیل مخالفت حزب لولا که در آن زمان در اپوزیسیون قرار داشت، اجرا نگردید. در حال حاضر فقط بخش چپ حزب و دیگر جریانات پیشرو اجتماعی با برنامه ارائه شده مخالفت می ورزند.

از طرف دیگر دولت لولا چهارچوب برنامه حزب خود در زمینه روابط بین المللی و رفرف کشاورزی را همچنان دنبال می کند. در این زمینه ها تغییرات بسیاری رخ داده است اما دولت با توجه به سیاست های اقتصادی اش همچنان با مشکلات بسیار روبرو است.

بیلان کار دولت

برای ترسیم بیلان کار دولت بهتر است به دو بخش سیاست های عمومی و اقتصادی بپردازیم. پرهیز از در افتادن مستقیم با طبقات مقتدر، تلاش برای رسیدن به توافق با این اقشار، چه در داخل و چه در سطح بین المللی، هسته اصلی حرکت های دولت را تشکیل می دهد. محور سیاست های دولت بر اساس گسترده کردن دامنه حرکت های خود و در بر گرفتن تعداد

بیشتری از مخالفان سابق خود از یک سو و دعوت مردم به پیشه کردن صبر از طرف دیگر است. این روش از «محور دموکراسی» تصویب شده در جلسه عمومی حزب کارگر برزیل در دسامبر ۲۰۰۱ (درست قبل از انتخابات) مبنی بر تکیه بر بسیج اجتماعی برای اجرای سیاست هائی که طبقات مرفه با آن مخالفت می ورزند، و حرکت به سوی اجرای دموکراسی از طریق مشارکت گسترده مردمی، فاصله گرفته است (لازم به تذکر است که لولا در سمت قبلی خود به عنوان شهردار یکی از فقیرترین مناطق برزیل در مشارکت مردم در اتخاذ و اجرای تصمیمات نقش کلیدی و موفقی داشت). البته باید گفت که در برخی مناطق همچنان کانال های مباحثه و مشارکت با نظرات مردم باز است ولی در مجموع دولت بخصوص در بخش سیاست های اقتصادی از مردم فاصله گرفته است.

جهت گیری نئولیبرالی در اقتصاد

سیاست های اقتصاد کلان در برزیل کماکان جهت گیری قبلی خود را ادامه می دهد. دولت به برنامه ریاضت اقتصادی (بیشتر از طریق افزایش «مازاد مالی اولیه»، مبارزه با تورم با اجرای برنامه های محافظه کارانه (افزایش بهره) و تلاش برای حفظ اعتماد بازارهای مالی جهانی ادامه می دهد. این جهت گیری به بهبود وضعیت رئال (واحد پول برزیل) کمک کرده و تورم را کاهش داده است. در حال حاضر خطر فوری بحران مالی برطرف شده است، اما این به خاطر «اعتماد» به اقتصاد برزیل آنگونه که دولت ادعا می کند نیست. بهره های بالا سرمایه های بین المللی در سفته بازی را به خود جلب کرده است.

موقعیت کنونی برای اقتصاد برزیل بسیار خطرناک است. از یک سو وابستگی اقتصاد به این نوع سرمایه جهانی کاهش نیافته و از سوی دیگر جنبه های منفی چنین جهت گیری رکود اقتصادی، افزایش بیکاری و کاهش درآمد کارگران و دیگر اقشار اجتماعی است. از طرف دیگر مجموعه افزایش مازاد مالی اولیه و بهره بانکی به تمرکز هر چه بیشتر درآمدها در دست عده قلیلی ختم می گردد. درآمد اکثریت مردم کمتر شده و دولت نیز همچنان به سیاست های ریاضت اقتصادی که نهایتا به این قشر از مردم فشار بیشتری می آورد ادامه می دهد. بدین ترتیب سرمایه های مستقل داخلی شانس سرمایه گذاری نیافته و بهبود اقتصادی در دراز مدت محدود می گردد.

سیاست خارجی نوین

مثبت ترین بخش جهت گیری های دولت سیاست های خارجی آن بوده است. دولت با جنگ در عراق

مخالفت کرده و در عین حال برای ایجاد اتحاد در آمریکای جنوبی و جبهه «کشورهای درحال توسعه» در مقابله با منافع مراکز امپریالیستی، مثل سازمان تجارت جهانی، تلاش می کند. همچنین برزیل رسماً با «منطقه آزاد بازرگانی» که توسط آمریکا پایه گذاری شده مخالفت می کند. اما در عین حال اعلام کرده است که در صورت ایجاد تغییراتی در این برنامه بخصوص ارائه امتیازاتی از جانب آمریکا، برزیل پیوستن به این توافقنامه را در دستور کار قرار می دهد.

در سیاست خارجی هم، آن دسته از تصمیمات که تحت نفوذ وزارت اقتصاد صورت می گیرد (مثل رابطه با سازمان جهانی پول) دنباله رو خط مشی محافظه کاران است. این نفوذ در برخی موارد شرایط متناقضی را ایجاد می کند. در مذاکراتی برای مقابله با سیاست های سازمان جهانی پول آرژانتین از پشتیبانی اکثریت کشورهای آمریکای لاتین و حتی آمریکا برخوردار گردید به جز لولا و دولت وی! لولا انتقادات وارده را رد کرده و می گوید سیاست های اقتصادی دولت وی مستقلاً اتخاذ شده اند. و به واقع هم چنین به نظر می رسد که بسیاری از سیاست های اقتصادی سرمایه داری دولت لولا مستقل از موسسات مالی جهانی اتخاذ شده اند. به طور مثال در حال حاضر بحث گسترده ای بر سر شرایط مطروحه از جانب برزیل در مذاکرات با سازمان جهانی پول صورت می گیرد. بسیاری از متخصصان معتقدند که برزیل باید خواهان فضای بیشتر برای سرمایه گذاری در بخش های اجتماعی باشد و وزیر اقتصاد اعلام کرده است که چنین تقاضایی به کلی غلط است حتی اگر سازمان جهانی پول با آن موافق باشد!

رفرف کشاورزی

تمایلات محافظه کارانه مشکلات فراوانی را بر سر راه رفرف کشاورزی ایجاد کرده اند. در این بخش وزیر کشاورزی به طور گسترده ای با جنبش های اجتماعی و گروه های مختلف مردم در ارتباط و گفتگو است. طرح جدید رفرف کشاورزی شامل ایجاد تعاونی های کشاورزی در چهارچوب پروژه تغییرات اقتصادی و اجتماعی می گردد. این طرح خواهان اعطاء حق شهروندی به کشاورزان فقیر و کمک به کشاورزان بی زمین می باشد. پرداخت هزینه های برداشت محصول به کشاورزان فقیر و کمک به اسکان بیش از ۶۰۰۰۰ خانواده و بالاخره مقابله با باندهای مسلح زمین داران بزرگ که شرایطی همانند دوران فئودال ها ایجاد کرده بودند، از حرکت های مثبت این وزارت خانه بوده است.

علیرغم همه این اقدامات این وزارت خانه با کاهش بودجه خود روبرو است.

بقیه در صفحه ۱۹

گام های مشترک ما و امر سازماندهی جمهوری خواهان لائیک-دمکرات

احمد آزاد

۲۱ دی ۱۳۸۲ / ۱۱ ژانویه ۲۰۰۴

می‌کنند یا اعضای تشکل‌ها بطور فردی شرکت می‌کنند؟ شرکت تشکل‌ها از طریق نمایندگان‌شان در فعالیت جمعی‌ای که شکل باز، منعطف و جنبش گونه دارد، اساساً عملی نیست. همانگونه که شرکت تشکل‌های سیاسی در انجمن‌های دمکراتیک، کانون‌های فرهنگی، تشکل‌های صنفی و ... نه از طریق نمایندگان‌شان، بلکه با شرکت شخصی اعضای این تشکل‌ها صورت می‌گیرد، در این اتحاد نیز شرکت تشکل‌ها از طریق شرکت شخصی اعضای تشکل‌ها باید صورت بگیرد. کسانی که در فعالیت‌های جمعی اتحاد شرکت می‌کنند همه از حقوقی برابر باید برخوردار باشند. و وابستگی یا عدم وابستگی به تشکلی، تمایزی از این لحاظ نباید محسوب شود.»

و یا آقای مهرداد باباعلی در مقاله «گامهای مشترک ما، قسمت دوم: درباره مداخله گری سیاسی»، (سایت صدای ما) می‌نویسد: «مشارکت کلیه جمهوریخواهان اعم از آنان که در سازمانها و احزاب عضویت داشته و آنان که به هیچ حزب و گروهی تعلق ندارند به صفت فردی می‌باشد و جنبش جمهوریخواهان لائیک و دمکرات دربرگیرنده همهٔ احاد و جریانات جمهوریخواه اعم از افراد با تعلقات حزبی یا غیر گروهی و غیرحزبی است.»

به چه دلیل، از سه مولفه سازمان های سیاسی، تشکل های دمکراتیک و منفردین، این فقط منفردین خواهند بود که امکان سامان یابی جمهوری خواهان لائیک-دمکرات را دارند؟ جمع جمهوری خواهان لائیک-دمکرات چگونه جمع سیاسی است که اعضای یک حزب، به صفت فردی می‌توانند در آن فعال باشند، ولی حزبی که از تجمع همین فعالین تشکیل شده، قادر به فعالیت در آن نیست؟ زمینه های طرح این نظر کدام است؟ برای پاسخ به این پرسش، دو فرضیه را می‌توان پیش کشید:

۱- فقدان تجربه مشخص اپوزیسیون

ایران در کار سیاسی مشترک احزاب، کانون ها و افراد و یک نمونه بسیار ناموفق (شورای ملی مقاومت نمونه نادرستی است که بررسی آن

پس از گردهمایی چه خواهد شد؟

تمایل عمومی بر این است که پس از این اجلاس، هویت سیاسی این نیروها در قالب یک فرم سازمانی منطبق بر ویژگی های آن، وارد عرصه مبارزه سیاسی شود. در این صورت باید تدارک پس از گردهمایی را هم دید. این تدارک باید ناظر باشد بر نوع سازمان یابی این نحله فکری. طیف نیروهای سیاسی، که با مضمون سند «جمهوری اسلامی، جمهوری لائیک و جایگاه ما» موافق هستند، در سازمان های سیاسی، انجمن های دمکراتیک و فعالین سیاسی منفرد، پراکنده شده اند. پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان این نیروهای پراکنده را گردهم آورد و ساختاری ایجاد کرد که امکان همکاری این طیف وسیع را بدست دهد.

در برابر این سوال نظرات مختلفی وجود دارد. یکی از نظرات که از سوی برخی از فعالین جمع جمهوری خواهان لائیک - دمکرات ارائه می‌شود، شرکت افراد به صفت «فردی» در این تجمع می‌باشد. بر اساس این نظر، در حرکت های اخیر، که برای سامان یابی جمهوری خواهان لائیک-دمکرات آغاز شده است، سازمان ها و کانونها نقشی نمی‌توانند داشته باشند و این تجمع ها باید از افراد شکل گیرد. البته این نظر، افراد فعال در دیگر تشکل ها را از حضور و فعالیت در این جمع منع نمی‌کند و تاکید دارد که، تشکیلاتی ها هم می‌توانند شرکت کنند، اما به «صفت فردی».

آقای حیدر تبریزی در نوشته خود با عنوان «درباره اتحاد جمهوری خواهان دمکراتیک و لائیک»، منتشره در سایت صدای ما، پیرامون اشکال و ساختارهای اتحاد به بحث می‌پردازد و ضمن نگاه کردن به تجربه «اتحاد عمل پایدار برای دمکراسی» و ایده های طرح شده در «اتحاد جمهوری خواهان» در زمینه تشکیلاتی، طرح می‌کند:

« یکی از مسائلی که از همان آغاز پاسخ روشنی باید به آن داده شود، نحوه شرکت تشکل‌ها در این اتحاد است. آیا تشکل‌ها از طریق نمایندگان‌شان در این اتحاد شرکت

«گام های مشترک ما» عنوان گردهمایی سراسری است که در ماه های آینده تشکیل خواهد شد. این گردهم آیی ادامه سمینار «جمهوری اسلامی، جمهوری لائیک و جایگاه ما» است، که ۵ و ۶ ژوئیه گذشته در پاریس برگزار شد. این عنوان خود موضوع پایانی سمینار قبلی بود که بدلیل تدارک ناکافی، شرکت کنندگان را بر آن داشت تا خواهان ادامه این سمینار و تدارک سمینار دومی با این عنوان خاص باشند. جمعی داوطلب شدند تا همراه با هیات برگزار کننده سمینار، گردهمایی بعدی را سازمان دهند.

کمیت تدارک در فاصله شش ماه گذشته یک سایت اینترنتی و اخیراً برگزاری جلسات پالتاک را اعلام کرده است. اما تاکنون هیچ برنامه روشنی را برای تدارک نظری این اجلاس ارائه نکرده است. سوالات چندی در این زمینه وجود دارد که فعلاً بی جواب مانده است. «گامهای مشترک ما» یک عنوان کلی است و لازم است تا مضمون آن و محور های مختلف آن روشن شود، تا امکان بحث و نتیجه گیری را بدست دهد. بطور مثال محورهای بحث می‌تواند سند هویت سیاسی، برنامه سیاسی، اشکال سازمان یابی و چگونگی ادامه کاری این حرکت را شامل شود.

مهمتر آن که چه انتظاری از این گردهمایی می‌رود؟ آیا یک سمینار است با موضوع واحدی به عنوان «گامهای مشترک ما». در این صورت سخنرانانی شرکت خواهند کرد و مدعوینی نیز به سخنان گوش خواهند داد. اما اگر نتیجه گیری خاصی از این گردهمایی مد نظر است، باید این هدف هم برای گروه تدارک و هم برای شرکت کنندگان در گردهمایی روشن باشد. این مسئله از این زاویه اهمیت دارد که شرکت کنندگان را در مقابل نتایج این گردهمایی متعهد می‌کند. به نظر من این اجلاس باید هدفمند باشد، به این معنی که می‌خواهد پیرامون یک جهت گیری سیاسی در قالب یک سند تصمیم گیری کند و همچنین می‌خواهد یک فعالیت سیاسی را در قالب یک فرم سامان یافته پیش برد.

فرصت دیگری می خواهد) و بی اعتمادی به سازمان های سیاسی موجود، ایده ندیده گرفتن سازمان های سیاسی و اتمیزه کردن آنها را در یک تشکیلی که صرفا از افراد تشکیل خواهد شد، مقبولیت بخشیده است.

۲- تحولات موجود در عرصه سیاسی ایران، تغییر و تحولاتی را در اپوزیسیون ایران بدنبال داشته و تغییراتی در صف بندی های سیاسی در جریان است. در این تحولات، شکلگیری احزاب سیاسی جدید نامحتمل نیست. ناپایداری وضعیت احزاب قدیمی و چشم انداز شکلگیری احزاب جدید، به تقویت این نظر کمک می کند.

اما مستقل از جایگاه و وضعیت احزاب سیاسی موجود، در ابتدا باید به این پرسش پاسخ داد که چرا جمع جمهوری خواهان لائیک -دمکرات نمی تواند از مجموعه افراد و سازمان های سیاسی شکل گیرد؟ اشاره به سندیکاها و انجمن های دمکراتیک به عنوان نمونه ای از شرکت فعالین سیاسی به «صفت فردی» نادرست است، چرا که اولاً اینها سازمان های سیاسی نیستند و دوماً عرصه فعالیت شان به موضوع انجمن یا کانون دمکراتیک محدود می باشد. در نتیجه فعالیت در یک انجمن دمکراتیک یا سندیکا نه تنها منافاتی با عضویت در یک سازمان سیاسی ندارد، بلکه برعکس بخشی از فعالیت اعضاء یک حزب سیاسی با حضور در این تشکل های توده ای، صورت می گیرد.

جمع جمهوری خواهان لائیک - دمکرات، یک تجمع سیاسی است برای تحقق یک برنامه سیاسی مشخص. جمهوری خواهی هویت این افراد نیست. در این جمع از بورژواها لیبرال های دو آتشه تا سوسیالیست ها و کمونیست ها حضور دارند. مبارزه آنها در این مقطع برای برکناری جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی در ایران، بخشی از مبارزه سیاسی آنها را شامل می شود. فعالین سیاسی با هویت های سیاسی متفاوت ناگزیرا، یا در جمع دیگری که کلیت هویت سیاسی آنها را تعریف می کند حضور دارند و یا در نهایت به سوی یافتن یا شکل دادن به چنین مولفه ای حرکت خواهند کرد. حضور فعالین نحله های مختلف سیاسی در جمع جمهوری خواهان لائیک -دمکرات، تنها به این دلیل خواهد بود که در چارچوب یک **برنامه سیاسی مشخص**، امکان

برداشتن **گام های مشترک** را فراهم می آورد. ایده آلیزه کردن این حرکت، به این معنی که برنامه سیاسی این «گام مشترک»، آمال و آرزوی غائی این جمع است، بسیار نادرست می باشد. جمع جمهوری خواهان لائیک -دمکرات نمی تواند جایگزین یک حزب سیاسی شود. از سوی دیگر هر فردی که در این جمع فعالیت می کند، یا از هم اکنون و یا در آینده، در یک حزب سیاسی فعالیت می کند یا خواهد کرد. بدین ترتیب جمع جمهوری خواهان لائیک -دمکرات، تجمعی است نه با خصلت حزبی، بلکه تجمعی است جبهه ای یا جنبش گونه. از سوی دیگر محدود کردن یک حرکت جنبشی یا جبهه ای به شرکت افراد به معنی حذف تجمع های جمهوری خواه لائیک -دمکرات بالقوه موجودی است که در قالب احزاب و کانون های دمکراتیک وجود دارند و این به معنی تهی کردن یک حرکت جبهه ای یا جنبشی از مضمون واقعی آن است، چرا که یک حرکت جنبشی قاعدتا باید تمامی اشکال فعالیت سیاسی، که همگام با برنامه سیاسی وی است، را دربرگیرد.

یک حرکت جنبشی با منفردین معنایی ندارد. حرکت جنبش گونه از افراد، به معنی شکلگیری یک سازمان سیاسی است. سازمان سیاسی که نهایتا ناگزیر خواهد شد ساختار های متداول حزبی را پذیرفته و روابط درونی خود را بر اساس اصول حزبی پایه ریزی کند. یک جنبش یا یک جبهه تنها از افراد تشکیل نمی شود، بلکه مجموعه افراد، احزاب و کانونها هستند که به یک حرکت عمومی مفهوم جنبش یا جبهه می دهند. سازمانی متشکل از افراد برای یک حرکت سیاسی، خواهی نخواهی یک حزب است.

امروزه در سطح جهان حرکت های جنبش گونه بسیاری وجود دارد که از تجمع افراد، سازمانها و تشکل های مختلف شکل گرفته اند. این جنبش ها در مسیر حرکت خود تجارب بسیاری اندوخته اند و راه های مختلفی را برای اعمال دمکراسی در درون این حرکت، همراه با تامین کارآیی دنبال کرده اند. من معتقدم که حذف تشکل ها و احزاب از مشارکت در این حرکت به تضعیف آن خواهد انجامید.

طرح پیشنهادی

اصولا برای سازمان یابی این طیف وسیع چه باید کرد و چه فرم از سازمان مناسب است؟ طرح سازمانیابی مورد نظر نمی تواند مبتنی بر حذف مولفه های این جمع باشد. حذف

سازمان های سیاسی نادرست است و راه حل همکاری با آنها نیز در اتمیزه کردن آنها نیست. خواستار انحلال سازمان های سیاسی شدن نیز، غیر واقعی است و بویژه آنکه با هدف این جمع همخوانی ندارد. چرا که احزاب سیاسی پایه های جمهوری پارلمانی هستند. اینکه همین احزاب و سازمان های سیاسی موجود، احزاب آینده ایران را شامل خواهند شد یا احزاب جدیدی شکل خواهند گرفت، فعلا موضوع این بحث نیست. گره مسئله در این است که برای دمکراسی پارلمانی احزاب سیاسی لازم است. از سوی دیگر از همه نیروهای منفرد هم نمی توان خواست که به سازمان ها و احزاب موجود بپیوندند. فعالین منفرد هم می توانند در صورت تمایل و توافق سازمان یا حزب جدیدی ایجاد کنند. پرسش اصلی این است که ظرف مناسب برای این افراد، سازمانها و تشکلهای دمکراتیک در آن، با یک جهتگیری سیاسی واحد، با یکدیگر همکاری کنند، چیست؟

شکل سازمانی مناسب به اعتقاد من فرمی خواهد بود ائتلافی. ائتلاف وسیع جمهوری خواهان لائیک و دمکراتیک که نیروهای پراکنده را در جهت هدف مشترک در بر می گیرد. برای سامان یابی نیز باید نوعی هماهنگی متمرکز را در نظر گرفت. برای این منظور از تجاربی که در دیگر کشور های جهان در همکاری بین احزاب، انجمنها و کانون ها و افراد وجود دارد، می توان بهره گرفت و به فرمول های معینی که هم ضامن مشارکت همه بوده و هم حقوق دمکراتیک همه را رعایت کرده باشد، رسید.

در اینجا قصد ندارم یک طرح کامل با جزئیات ارائه کنم. این کار این مرحله نیست. در این زمینه تجارب قبلی و نمونه های گوناگونی وجود دارد و تجمع جمهوری خواهان لائیک -دمکرات می تواند با بهره گیری از این تجارب و انطباق آنها با ویژگی های جمع خود، ساختار های سازمانی مناسب خود را برای آن که تمامی مولفه های این جمع را در بر گیرد، پیدا کند. طرح پیشنهادی بر اساس بررسی از نمونه های موجود از ائتلاف ها و همکاری های سیاسی در بین احزاب، کانون ها و افراد در کشورهای اروپایی و امریکا، تنظیم شده است.

خطوط کلی طرح پیشنهادی

ائتلاف وسیع جمهوری خواهان لائیک -دمکرات، متشکل از افراد، احزاب و سازمان

های سیاسی و انجمنها و کانونهای دموکراتیک-سیاسی خواهد بود که با امضاء سند سیاسی نهائی هویت این مجموعه را تعیین خواهند کرد. این ائتلاف دارای دو نوع عضو خواهد بود:

- ۱- اشخاص حقیقی، یعنی افراد و شخصیتها
- ۲- اشخاص حقوقی، یعنی احزاب و سازمان های سیاسی و انجمنها و کانونهای دموکراتیک - سیاسی

اساسنامه ای که ساختار ائتلاف و مناسبات درونی بین اعضا و نهادهای مختلف آن را تعیین می کند، تنظیم شده و به تصویب مجموعه نیروهای تشکیل دهنده ائتلاف خواهد رسید. این اساسنامه ضرورتا باید به نحوی تنظیم شود که امکان تصمیم گیری مبتنی بر ضوابط دموکراتیک و امکان اجرای عملی تصمیمات را فراهم سازد. این اساسنامه می تواند طوری تدوین شود که حداکثر انعطاف پذیری در پیوستن و جدا شدن اعضا (با رعایت حداقل های اساسنامه های) را میسر کند. ساختار کلی ائتلاف شامل نهادهای زیر خواهد بود:

انجمنهای محلی جمهوری خواهان لائیک و دمکرات : انجمن های کشوری یا شهری (با توجه به پراکندگی و امکان تجمع افراد) با مشارکت امضاکنندگان سند سیاسی ائتلاف تشکیل خواهد شد. تشکیل این انجمن ها می تواند قبل و یا بعد و یا همزمان با شکلگیری نهایی ائتلاف باشد. فعالیت این انجمن ها کاملا بر مبنای ضوابط دموکراتیک بوده و اعضا آن از حقوق برابر برخوردار خواهند بود. وظیفه این نهاد ها فعالیت در محدوده جغرافیایی خود در جهت تحقق اهداف سیاسی است. این انجمنها از استقلال عمل کامل در پیشبرد فعالیتهای خود (در چارچوب سند سیاسی و اساسنامه عمومی ائتلاف) برخوردار خواهند بود.

شورای هماهنگی : به منظور هماهنگی و هدایت عمومی مجموعه فعالیتهای ائتلاف، به ترتیب و در محدوده ای که اساسنامه معین می کند، نهادی به نام شورای هماهنگی ائتلاف ایجاد خواهد شد. این شورا به وسیله کنگره انتخاب شده و در برابر آن پاسخگو خواهد بود. شورای هماهنگی ضرورتا ترکیبی از نمایندگان همه انواع اعضای ائتلاف (اعضاء حقیقی و حقوقی) خواهد بود. تعداد و چگونگی ترکیب و سهمیه بندی درونی آن را اساسنامه مشخص می کند. شورای هماهنگی می تواند

هیاتی را برای اداره دبیرخانه و پیشبرد امور جاری ائتلاف تعیین کند.

کنگره : کنگره مرجع تصمیم گیری و تعیین خط مشی سیاسی عمومی ائتلاف خواهد بود. کنگره بر حسب شرائط و امکانات با شرکت کلیه اعضا ائتلاف و یا نمایندگان برگزیده انجمنهای محلی و اعضای ائتلاف و با بهره گیری از تمامی پیشرفتهای تکنولوژی، تشکیل خواهد شد. شیوه اخذ آرا و تصمیم گیری در کنگره می تواند بر مبنای هر شرکت کننده یک رای ، بلوک آرا و یا سهمیه بندی آرای انواع اعضا ائتلاف، و یا تلفیقی از اینها باشد. انتخاب شورای هماهنگی می تواند از طریق کاندیداتوری فردی و یا معرفی لیست کاندیداها و یا ترکیبی از آنها باشد. همه این ترتیبات، بر پایه تجربیات موجود و با در نظر گرفتن معیار های دموکراتیک و بر اساس توافق و تفاهم نیروهای تشکیل دهنده ائتلاف وسیع، مشخص شده و در اساسنامه آن گنجانده خواهد شد.

شیوه ها و ضوابط تصمیم گیری : به منظور تامین دموکراسی در مناسبات درونی و تضمین کارایی ائتلاف، روشها و حد نصاب های متفاوتی می تواند در تصمیم گیری ها و کارکرد جاری کنگره و شورای هماهنگی به کار گرفته شود.

به عنوان مثال برای پرهیز از تحمیل نظر یک بلوک، یک نوع از اعضا و یا یک نهاد بزرگ بر مجموعه ائتلاف، می توان علاوه بر تعیین ترکیب و سهمیه بندی آرا و اعضا کنگره و شورای هماهنگی، معیار های متفاوتی از اکثریت را هم (مانند اکثریت آرا به شرط حصول دو سوم آرای موافق، اکثریت آرا به نحوی که در درون هر یک از بلوکها هم اکثریت حاصل باشد و غیره) تعریف کرد و بکار گرفت.

موضوعات و مسائل مختلف ، برحسب اهمیت آنها از لحاظ هویت، خط مشی سیاسی و آینده ائتلاف، می تواند مشمول حد نصاب های مختلف دررای و تصمیم گیری های کنگره و شورای هماهنگی ائتلاف باشد. شیوه ها و ضوابط مختلف تصمیم گیری نیز برپایه توافق، تدوین شده و در اساسنامه ائتلاف درج و تصویب می شود. هر چند که این روشها هم می تواند در جریان عمل اصلاح شده و همین اصلاحات هم به ترتیب مقرر در اساسنامه در آن وارد شود.

سخن آخر

در طرح پیشنهادی ارائه شده شد دو نکته اهمیت اساسی داشته است:

۱- یافتن ظرف مناسبی برای همکاری سازمانها، افراد و تشکلهای دموکراتیک در آن، با یک جهنگیری سیاسی واحد، بدون آن که تشکلهای متمیزه شوند و یا بطور کامل از این همکاری کنار گذاشته شوند.

۲- دو اصل دموکراسی و کارآئی در آن رعایت شود. کارکرد این مجموعه باید با انعطاف ممکن دموکراتیک باشد و همزمان باید از کارآئی لازم برای پیشبرد اهداف سیاسی خود برخوردار باشد.

پدیده برزیل

بقیه از صفحه ۱۶

سیاست دولت در قبال دانه های تغییر یافته از نظر ژنتیک موجبات نا امیدی جنبش های اجتماعی را فراهم کرده است. دولت علیرغم مخالفت گسترده اغلب سازمان های دست اندرکار منع کشت این دانه ها را تا آخر سال ۲۰۰۴ به تعویق انداخته است و بدین ترتیب اعتماد اغلب این سازمان ها را از دست داده است.

معضل جنبش های اجتماعی

رابطه دولت با جنبش های اجتماعی کاملا دو گانه بوده است. در برخی موارد مثل نقش لولا در مذاکرات کانکون و مقابله با سازمان تجارت جهانی ، دیدگاه برزیل همگام با سازمان های پیشرو بود ولی در سیاست های داخلی اقتصادی مثل رفوم سیستم بازنشستگی و غیره نظرگاه ها همگام با سرمایه داری جهانی است.

برای جنبش های اجتماعی موفقیت لولا در انتخابات پیروزی اتحادیه های کارگری و دیگر سازمان های اجتماعی بوده و حل مسئله بیکاری در راس مسائل دیگر قرار دارد. از طرف دیگر فاز دفاع از دولت آهسته آهسته جای خود را به انتقاد از سیاست های غیر مردمی آن می دهد. اخیرا تعدادی از نمایندگان حزب لولا در مجلس که بر علیه لایحه های پیشنهادی دولت که در راستای سرمایه داری جهانی هستند، رای داده اند بعضا تهدید به اخراج از حزب شده و یا رسما به عضویت آنان در حزب پایان داده شده است. برای فائق آمدن به این موقعیت مشکل حرکت هماهنگی با جنبش های اجتماعی پایه گذاری گردیده است. این گروه خواهان ایجاد تغییراتی در انتخاب سیاست ها توسط دولت بوده و امیدوارند با استفاده از اهرم فشار عمومی بتوانند این سیاست ها را به نفع مردم تغییر دهند. ایجاد تریبونی وسیع و امکان اظهار نظر برای همه و ارائه راه حل های عملی برای حل مشکلات تنها راه ایجاد تغییر و ادامه پشتوانه مردمی برای دولت های چپ گرا است.

علی اشرف درویشیان:

مختاری و پوینده به خاطر تفکر و فعالیت‌هایشان برای آزادی اندیشه و بیان جان دادند



بنا به گزارش خبرگزاری‌ها عصر روز جمعه ۱۴ آذر ۱۳۸۲ مراسم پنجمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، دو عضو کانون نویسندگان ایران که در پائیز ۱۳۷۷ به قتل رسیده بودند، به دلیل ممانعت سردمداران جمهوری اسلامی اینبار نیز در امامزاده طاهر کرج به سرمزاریشان برگزار شد.

در این مراسم که نزدیک به ۱۵۰۰ نفر از جمله اعضای کانون نویسندگان ایران و خانواده‌های مختاری و پوینده شرکت داشتند، سیاوش مختاری و صفا پوینده، منصوره بهکیش، سیمین بهبهانی، علی اشرف درویشیان و سیدعلی صالحی سخنرانی کردند.

علی اشرف درویشیان، طی سخنان خود یادآوری نمود که:

کسانی که آن دو جان شیفته را در خیابان ربودند و به حکم احکامی قرون وسطایی با سیم و طناب خفه‌شان کردند و قتل و کشتار نویسندگان و روشنفکران آزادی‌خواه را از میرزاچهانگیرخان صوراسرافیل به محمد مختاری و محمد جعفر پوینده پیوند زدند، ثابت کردند تا زمانی که واپسگرایی و سیاه‌اندیشی بر افرادی از جامعه ما حاکم باشد، همچنان باید منتظر حوادثی از این دست باشیم.

او با اشاره به این که هنوز جلوی چنین اعمالی گرفته نشده و شکنجه و قتل زهرا کاظمی از این دست اعمال می‌باشد، گفت: امروز همه می‌دانیم که در روزگار بحران زده، دست‌هایی در تلاشند تا جلوی هر نوع تحول و تغییر و پیشرفت در افکار جوانان را بگیرند به همین خاطر است که سایت‌های خبری و سیاسی را می‌بندند و سایت‌های ضد اخلاقی و انحرافی را باز می‌گذارند.

به همین سبب است که جلو فعالیت کانون نویسندگان ایران که یکی از اهداف عمده‌اش مخالفت با سانسوراندیشی در بیان است، گرفته می‌شود.

علی اشرف درویشیان در ادامه با اعتراض نسبت به این که هنوز پس از گذشت پنج‌سال از شهادت محمد مختاری و محمد جعفر پوینده اعضای کانون و خانواده‌های این عزیزان نتوانسته‌اند مجلس یادبودی در جایی مناسب برای آنها بگیرند، گفت: در دوران سیاه اختناق و دیکتاتوری، در دوران نامالایمات و سختی‌ها و فشارها، کانون نویسندگان همیشه، شجاعانه، حضور فعال داشته است و در

برابر مشکلاتی که برای آزادی اندیشه و بیان وجود آمده با بیانی قاطع و دقیق ایستاده است و از ارزش‌های والای انسانی دفاع کرده است. او در ادامه گفت: محمد مختاری و محمد جعفر پوینده دو عضو فعال و شاخص کانون نویسندگان ایران بودند و به خاطر تفکر کانونی‌شان و فعالیت‌هایشان برای برقراری آزادی اندیشه و بیان جان دادند.

علی اشرف درویشیان در معرفی دیدگاه‌های محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در رابطه با آزادی بیان گفت: این دو عضو کانون نویسندگان ایران به خاطر عقایدشان کشته شدند، همچنان که سعید سلطانیپور، احمد میرعلایی و غفار حسینی به چنان سرنوشتی دچار شدند.

درویشان افزود: دو عضو دیگر کانون نویسندگان دکتر ناصر زرافشان و علیرضا جباری در زندان هستند، دکتر ناصر زرافشان وکیل خانواده قربانیان قتل‌های سیاسی است.

وی افزود: او اگر می‌خواست پا روی خون ناحق بگذارد و حقوق قربانیان این فاجعه را پایمال کند، به چنین سرنوشتی دچار نمی‌شد، وعده و وعیدها را نادیده گرفت، قول‌ها و تمیع‌ها را رد کرد، از تهدیدها نترسید و با شجاعت تمام از حق دوستان به قتل رسیده‌اش دفاع کرد.

زرافشان زندگی شرافتمندانه را به زندگی در دنیایی پر از زور و تزویر و ریاکاری و نامردمی ترجیح داد و با این حرکت به موقع و دقیق‌اش ثابت کرد که هنوز انسانیت و شجاعت نمرده است.

وی در پایان گفت: سال پس از سال می‌گذرد و نعش این شهیدان عزیز روی دست ما مانده است. یاد و خاطره گرمی‌شان همچنان فروزانتر از همیشه در جان و دلمان، باقی است و فریادهای پر صلابت آزادی خواهانه شان را هنوز با گوش جان می‌شنویم.

اندیشه‌های روشن‌گرانه و پیشروانه‌شان برقرار و یادشان گرمی‌باد.

ناصر زرافشان پیامی را از زنتان فرستاده بود که توسط دخترش در مراسم مختاری و پوینده، قرائت شد که به شرح زیر است.

هنگامی که نویسندگان برای گفت و گو پیرامون مشکلات خویش به ویژه سانسور آثار خود و یافتن راه حلی برای این مشکلات گردهم جمع شدند و در جلسات هفتگی در خانه‌های خود بحث درباره این مشکلات را آغاز کردند، حتی خود فکر نمی‌کردند که همین حرکت ساده آنها و متنی که بعداً در توضیح اهداف خود منتشر می‌کردند، شروع فصل تازه‌ای و مرحله‌ای نوین در تاریخ مبارزه در راه آزادی اندیشه و بیان در ایران معاصر باشد. مرحله تازه‌ای که تا امروز ادامه یافته است و با هر روزی که گذشته پدیده‌تر و ملتهب‌تر شده است، جریانی که به این ترتیب آغاز شده بود با اعتراض به بازداشت سعیدی

پیام کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای

به مناسبت پنجمین سالگرد قتل زنده‌یادان محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

خانواده‌های گرمی، یاران، هم قلم‌ان و هم اندیشان جان باختگان راه آزادی و اندیشه بیان، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده.

در پنجمین سال به شهادت رسیدن یاران گرمی و تلاشگران عرصه آزاد و روشن اندیشی، این کمیته که بلافاصله پس از قتل‌ها تشکیل و با فراز و نشیب‌هایی به فعالیت خود برای حقیقت‌یابی و معرفی آمران قتل‌ها به پیشگاه ملت ایران ادامه داد، نهایت همدردی خود را با شما اعلام می‌دارد. ما نیز چون همه روشنفکران آزاده و مردم شریف و با وجدان ایران و چون خود شما در انجام وظیفه ملی خود برای افشای واقعیت‌نهایی قتل‌ها از تلاش دست بر نخواهیم داشت.

ما می‌دانیم که این قتل‌های حساب شده برای از بین بردن مخالفان امری ریشه دار بوده و به سال‌های پیش از آذر ۷۷ و به منشاء همه خشونت‌ها و قتل‌های صورت گرفته پیشین بر می‌گردد. ما می‌دانیم که شمار جان باختگان راه آزادی ایران، به ویژه قتل‌های سیاسی، بسیار بیش از این هاست اما تقدیر چنین خواسته که در آذر ۷۷ با قتل فرورها، مختاری و پوینده اراده و عزم ملی برای حقیقت‌یابی برانگیخته شود و زنده بماند.

جاودان باد یاد دلآوری‌های همه جان باختگان راه آزادی.

زنده باد نام پروانه فروهر، داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده.

کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای - آذر ۸۲

سیرجانی، احضارهای مکرر به دادگاه انقلاب، قتل سعیدی سیرجانی، انتشار نامه ۱۳۴ نفر، قرائت متن این بیانیه در کنفرانس پین ۱۹۹۴ و آنگاه ناپدید شدن‌ها و مرگ‌های مشکوک دیگری که مرگ زریاب خوبی و میرعلایی اولین موارد آنها بود دنبال شد و با قتل مختاری و پوینده به اوج خود رسید. نام‌های عزیز دیگری را که در فاصله میان این دو نکته قرار می‌گیرد همه می‌دانند و من از تکرار آنها خودداری می‌کنم.

این درد مشترک، هرگز جدا جدا درمان نمی شود

سخنرانی منصوره بهکیش در مراسم بزرگداشت محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

دوستان عزیز

آذر ماه برای ما یادآور فجایعی دردناک است، می گویم فجایع و نه فاجعه!

از دست دادن عزیزان مان پوینده و مختاری اگر چه نقطه‌ی پایان روندی خونین و دهشتناک نبوده است، به‌طور قطع و مسلم آغازگر آن نیز نبوده است. در ۲۵ سال گذشته **اندیشه‌ی حذف مخالفان** از حادثترین شکل آن انهدام فیزیکی فردی، گروهی، منطقه ای، به صورت اعدام، ترور، قتل سیاسی، بمباران منطقه‌ای، کشتار گروهی، تصفیه جمعی تا شکل رقیق تر آن به صورت زندانی کردن، تصفیه، اخراج، حذف و طرد در جریان بوده است و هزاران نفر قربانی داده است. از قربانیان کرد و ترکمن در سال ۵۸ و ۵۹ تا اعدام های سیاسی سال های خون بار ۶۰ تا ۶۷ و دربند کشیدن هزاران زندانی سیاسی، ترورهای داخل و خارج کشور، قتل‌های سیاسی، و غیره شایعه اعدام‌های دسته جمعی و گسترده زندانیان سیاسی از مرداد ماه سال ۶۷ دهان به دهان می‌گشت. خبرهای نگران کننده ای از زندان‌ها به گوش می‌رسید، ملاقات‌ها قطع و امکان هر نوع تماس خانواده زندانیان با زندانی خود قطع شده بود، به تدریج در اواخر شهریور و ابتدای مهر بود که شایعه اعدام‌های دسته جمعی زندانیان سیاسی به یقین تبدیل شد. اما هیچ کس از ابعاد آن اطلاعی نداشت. بیخبری خانواده ها تا آذر ماه همان سال تداوم یافت. اسامی تعداد زیادی از زندانیان اعدام شده به اطلاع خانواده های آنان رسانده شد. **«خبر کوتاه بود! اعدامشان کردند!!!!!!»**

مردم عزیز

منشأ این فجایع هولناک یک نوع تفکر خشن، سرکوبگر و انحصارطلب بوده که به یک رشته اعمال منتهی شده است که با دو کلمه می توان آن را خلاصه کرد: «حذف مخالف» چه به شکل فیزیکی و چه به شکل دیگر. اینان تنها راه برون رفت از بن بست اجتماعی خود را در حذف فیزیکی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه دیده و آنان را سدی برای رسیدن به امیال خود می دانستند.

من اعتقاد عمیق دارم که لازمه رسیدن به دنیایی بدون شکنجه، اعدام و هرگونه حذف، مبارزه با این تفکر است. حذف فیزیکی اندیشمندان و مبارزان نه تنها مشکلی را از زورمداران حل نکرد، بلکه ریشه های تفکر این اندیشمندان گسترده تر و عمیق تر شده و به شکل های مختلفی خود را نشان داده و می‌دهد و در نهایت به سمت رهایی انسان از قید هر هوع ظلم و ستم و تبعیض منجر خواهد شد.

به این ترتیب است که قتل های سیاسی آذر ۷۷ برای ما بازآفرین خاطرات هولناک مرداد و شهریور ۶۷ است و خاطره این سال یادآور جنایات تمام سال‌های ۶۰ تا ۶۷ و وقایع پیش از آن و انواع دیگر سرکوب‌های زنان، جوانان، کارگران، روشنفکران، نویسندگان و غیره!

و هم از این روست که قاطعانه بار دیگر تکرار می‌کنیم که خاطره‌ی جنایات را نمی توان با مرور زمان به فراموشی سپرد و همان‌طور که پینوشه به عبث کوشید پرنوده‌ی جنایت‌های خود را به ملت شیلی با «فایل» «حوادثی که به مرور زمان از یادها خواهند رفت» از حافظه ی مردم شیلی پاک کند، تلاش‌های مذبوحانه‌ای از این قبیل هرگز فرجامی نخواهند داشت...

تنها عاملی که می تواند علل تمام این وقایع دهشتناک را به هم ببیوندد و هم چون زنجیره‌ی علت و معلولی به یک ایدئولوژی تمامیت‌گرا و سرکوبگر و جنایت‌کار با عاملان آن ارتباط دهد و نیز تنها عاملی که می‌تواند خاطره‌ی این قساوت ها را در ذهن تاریخی مردم ایران بیدار و زنده نگاه دارد تا سرانجام روزی در پیشگاه همین مردم پرده‌ها کنار رود و حقایق آشکار شوند، مبارزات و جنبش های راستین و عدالت خواهانه‌ی مردم شریف ایران است.

در انتها همدردی عمیق خود را به عنوان کسی که یک خواهر، همسر خواهر و چهار برادرم را در سال‌های ۶۰ تا ۶۷ دست داده ام، با خانواده‌های محمد مختاری و محمد جعفر پوینده و همچنین ناصر زرافشان وکیل واقعی این پرونده اعلام می‌کنم و باور دارم که این درد مشترک هرگز جدا جدا درمان نمیشود.

باشد که چنین روزگاری هر چه زودتر سر برسد...

کوهستان رفته رفته به بهمن عظیم تبدیل می‌شود، به جنبش بزرگ بدل گردد. جامعه ما امروز در چنین نقطه‌ای از تحول تاریخی خود قرار گرفته است.

از منظر فضای بین المللی نیز بشریت در کلیت خود چشم به سوی آینده‌ای دارد که در آن از جهل، بردگی، خرافه پرستی و استثمار اثری نباشد و در حرکت به سوی این آینده اهل اندیشه و ادب، چاوشان این قافله‌اند. من نیز به سهم خود پرداخت بهای پاسداری از خون رنگین یاران همقدم خویش را آگاهانه پذیرفتم و به شما اطمینان می‌دهم که در اسارت نیز توانایی آن را دارم که به نحو شایسته به وظیفه‌ای که در قبال تاریخ، مردم و میهنم به عهده دارم، عمل کنم.

پیروز و سربلند باشید

خانم صفاپوینده، خواهر محمد جعفر پوینده به نمایندگی ازسوی خانواده وی گفت: محمد جعفر پوینده قانون مجازات به مثل و به ویژه قانون اعدام را به غایت ضد بشری و ارتجاعی می‌دانست. او عمیقاً معتقد بود که به جای انهدام معلول‌ها باید علت را ریشه‌یابی کرد. حال ما به عنوان خانواده پوینده چگونه می‌توانیم به قصاص چند متهم که به گفته خود مجریان تکالیف سازمانی‌شان بودند، تن در دهیم.

وی با بیان این که ما هرگز نخواهیم گذاشت که به نام ما و با اعدام چند مجری فرمان اصل جنایات و نقش آمران آن به بوته فراموشی سپرده شود، گفت: ابتدایی‌ترین خواسته ما آزادی دکتر ناصر زرافشان، وکیل قهرمان مبارز و شجاعی است که لحظه‌ای در افشای حقیقت تردید نکرد.

وی افزود: دوم آزادی دانشجویان عزیزی که تنها جرمشان زنده نگه‌داشتن یاد و نام جانباختگان راه آزادی است و سوم این که از مسئولان می‌خواهیم که برای پاسداشت شرافت انسان‌ها، امنیت جامعه و تطهیر خود و تقبیح جنایت و از همه مهمتر برای پاسخگویی به وجدان بیدار ملت ایران هرچه سریعتر آمران، فرماندهان و عاملان این جنایت هولناک را در یک دادگاه علنی به پای میز محاکمه بکشانند چرا که این اقدام خود نوعی همواره کردن راه آزادی اندیشه و بیان خواهد بود.

صفا پوینده تصریح کرد: جان باخته راه آزادی محمد جعفر پوینده درجایی گفته بود خطرهای آزادی محدود بیان و اندیشه برای پیشرفت جامعه و اعتلای فرهنگ بسا بیشتر از به اصطلاح مخاطرات آزادی کامل اندیشه و بیان است و فقط کسانی با این آزادی مخالف هستند که ریگی در کفش خود دارند و از آگاه شدن مردم از همه واقعیات می‌هراسند.

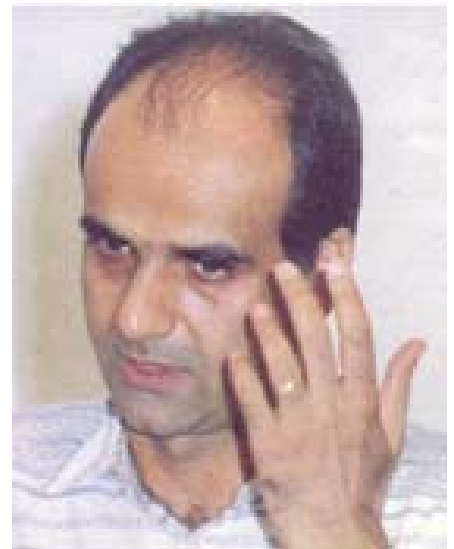
وی افزود: اگر ۵ سال پیش فریاد برآوردیم، طنابی که برگردان عزیزان ما پیچیدید در حقیقت بر دست وپای خودتان بسته شد، امروز می‌گوییم که بدون شک وجود نهادهای موازی اطلاعات نتیجه عدم پیگیری، شناسایی و افشای عاملین و آمرین اصل جنایت صورت گرفته است.

مقاومت ناپذیر آن را در تحولات اجتماعی درک و باور نکردند. اگر اینان از انعکاس متن ۱۳۴ در خارج از کشور سراسیمه شدند، اگر آن جمع اولیه را یکایک به اطلاعات و دادگاه انقلاب فرا خواندند و اگر سرانجام دست به ربایش و حذف نویسندگان زدند، اینها همه واکنش‌های غریزی و ناآگاهانه بود. آنان آثار این نیروی عین تحول و ضرورت تاریخی را فقط به طور غریزی حس کرده بودند، اما به حکم ذات اجتماعی خود فاقد استعداد درک آن هستند، اما آنگاه که تحول در دستور تاریخی جامعه قرار گیرد هر رویداد کوچک هم می‌تواند مانند گلوله برفی که در مسیر خود در شیب

اگر در تصمیم آگاهانه آن جمع کوچکی که در آغاز گردهم آمدند، به راه انداختن یک حرکت اجتماعی با این عمق و ابعاد وجود نداشت و اگر در چشم انداز اولیه آنان چنین منظره‌ای از تحولات آینده منعکس نبود، پس آن عامل نیرومندی که آن اطلاعات ساده را به مرحله‌ای نوین و جنبشی ادامه دار در راه آزادی اندیشه و بیان تبدیل کرد، چیست؟

این نیروی ضرورت تاریخی و اقتضای عینی و اجتماعی تحول یعنی دقیقاً آن عاملی است که شب پرستانی که حتی از برکزاری یادمان مختاری و پوینده هراس دارند، هرگز وجود و حضور تأثیر

کارنامه درخشانی که کینه تاریک اندیشان را برانگیخت



در سالروز ترور زنده یاد محمد جعفر پوینده «ایسنا» کارنامه فعالیت پرریا او در زمینه نگارش، ترجمه و فعالیت های اجتماعی را انتشار داده و با دوتن از آشنایان با وی، یعنی با علی اشرف درویشیان و علی اکبر معصوم بیگی مصاحبه ای انجام داده است که متن آن را در زیر می خوانید:

محمدجعفر پوینده در هفدهم خردادماه سال ۱۳۳۳ در اشکدر یزد به دنیا آمد، در شش سالگی به دبستان رفت و در ده سالگی ضمن تحصیل، برای کمک به امرار معاش خانواده و خریدن کتابهای مورد علاقه اش، به کار کردن پرداخت.

در سال ۱۳۴۷ در دوره دبیرستان در زمینه ادبیات و در رشته های روزنامه نگاری، مقاله نویسی و سرودن شعر به طبع آزمایی پرداخت. در سال ۱۳۴۹ پس از پایان تحصیلات دبیرستان در رشته حقوق سیاسی قضائی در شمار نفرات اول پذیرفته شد و از همان اوایل ورود به دانشگاه به فعالان مبارزات دانشجویی پیوست.

در سال ۱۳۵۳ پس از فارغ التحصیل شدن در رشته حقوق، برای ادامه تحصیل در رشته جامعه شناسی به دانشگاه سوربن فرانسه رفت و در سال ۱۳۵۶ فوق لیسانس گرفت. در طول سالهای تحصیل در فرانسه، در جنبش دانشجویان خارج از کشور بر ضد نظام شاهنشاهی شرکت داشت و در شهریور سال ۱۳۵۷، در آستانه سرنگونی سلطنت پهلوی به ایران بازگشت و در مبارزات اجتماعی شرکت کرد. در سال ۱۳۶۷ در ظرف کمتر از ده سال به ترجمه دهها مقاله سیاسی و اجتماعی پرداخت و نخستین ترجمه اش «پیر دختر» نوشته بالزاک بود که منتشر شد.

از محمدجعفر پوینده بیش از ۱۵۰ مقاله و ۲۷ کتاب ترجمه و تالیف به جا مانده است که پنج ترجمه نیز از او منتشر خواهد شد. تعدادی از آثار وی عبارتند از: گوسیک رباخوار (بالزاک ۱۳۶۸)، راه زندگی، راهنمای آموزش و مادران، آموزش و تربیت کودکان (ماکارنکو ۱۳۷۰)، جامعه شناسی ادبیات (دفاع از جامعه شناسی رمان، اثر معروف لوسین گلدمن ۱۳۷۱)، سودای مکالمه، خنده، آزادی (میخائیل باختین ۱۳۷۳)، جامعه شناسی رمان: بالزاک، زولا، استاندال (جورج لوکچ ۱۳۷۴)، جامعه، فرهنگ، ادبیات (لوسین گلدمن ۱۳۷۶)، سپیده دمان فلسفه تاریخ بورژوازی (ماکس هورکهایم ۱۳۷۶)، پیکاری با تبعیض جنسی (آندره میشل ۱۳۷۶)، اگر فرزند دختر دارید ... (جامعه شناسی و روان شناسی شکل گیری شخصیت در دخترها نوشته الناجانینی بلوتی ۱۳۷۷)، مکتب بوداپست (جورج لوکچ ۱۳۷۷)، درآمدی برهگل (ژاک دونت ۱۳۷۷)، سیاست ملی کتاب، راهنمای توسعه کتاب و کتابخوانی (الواروگارتن ۱۳۷۷)، درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات (باختین، گرامشی، لوکچ و دیگران ۱۳۷۷)، پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر (لیالوین ۱۳۷۷)، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن (کلن جانسون ۱۳۷۷)، و تاریخ و آگاهی طبقاتی (جورج لوکچ ۱۳۷۷). «به نقل از شماره ۱۳۶ مجله آدینه»

محمدجعفر پوینده در آذرماه سال ۱۳۷۷ ربوده و سپس جسد او (۱۸ آذرماه) در حوالی تهران پیدا شد. عوامل قتل این پژوهشگر و مترجم، عوامل خودسری از وزارت اطلاعات معرفی شدند.

دیگران در باره او چه می گویند؟

علی اشرف درویشیان با تاکید بر تفکری که محمدجعفر پوینده در انتخاب آثارش برای ترجمه داشت، به خبرنگار ایسنا گفت: او کتابهای بسیاری را مطالعه می کرد؛ تا کتاب دلخواهش را پیدا کند و به ترجمه آن بپردازد.

وی با تقسیم بندی ترجمه های پوینده به مباحث جامعه شناسی هنر، فلسفه، آموزش و پرورش، پیکار با تبعیض جنسی، حقوق بشر و چند داستان، متذکر شد: اولین کسی که در ایران به طور جدی درباره جامعه شناسی هنر کار کرد، زنده یاد پوینده بود که مهم ترین کارهایش در این زمینه جامعه شناسی ادبیات، جامعه، فرهنگ، ادبیات و جامعه شناسی رمان است.

درویشیان همچنین یادآور شد: علاوه بر این، اولین شخصیتی که او به طور مشخص به ما معرفی کرد، باختین، زبان شناس و نویسنده منتقد اهل شوروی است که پوینده، سودای مکالمه، خنده، آزادی را از او ترجمه کرد.

درویشیان با اشاره به توجه پوینده به مباحث حقوق بشر گفت: او اهمیت زیادی به حقوق بشر می داد و در سخنرانی و مصاحبه هایش به مواردی از اعلامیه جهانی حقوق بشر اشاره می کرد. درویشیان که نقدی را با عنوان «خدمتگزار حقیقت، خدمتگزار آزادی» بر کتاب «تا دام آخر» (برگریده ای از گفت و گوه و مقاله های پوینده به گردآوری سیما صاحبی) نگاشته است، در پایان

خاطر نشان کرد: باید از زندگی مترجمی با چنین سلیقه مسؤولانه بی درس گرفت، او دست به ترجمه نمی زد، فقط برای اینکه ترجمه ای انجام داده باشد؛ بلکه نوع انتخاب آثار برایش بسیار مهم بود. او نارسایی های امروز جامعه ما را کشف کرده بود و جوانهایی که می خواهند به کار بپردازند، باید بدانند زندگی یک فرد اگر بخواهد مسؤولانه به جامعه و زندگی فکر کند، با چه مشکلاتی روبه رو است.

علی اکبر معصوم بیگی نیز در همین رابطه به ایسنا گفت: پوینده از ابتدای کار به تعهد اجتماعی پای بند بود و بیرون از این محدوده انتخابی انجام نمی داد. وی ادامه داد: البته در سه، چهار کار اول هنوز جهت اصلی را پیدا نکرده بود و رمان، قصه، مقاله و ... ترجمه می کرد؛ ولی به تدریج جهت اصلی را پیدا کرد. پوینده جامعه شناسی خوانده بود و آن را خوب می شناخت، در نتیجه به ترجمه هایی در این حوزه پرداخت.

او در ادامه تاکید کرد: این رشته در ایران کار نشده بود و تنها اثر مهم «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی» ترجمه فیروز شیروانلو بود و بیشتر ترجمه ها از منابع غیر مستقل انجام می شد و تبلیغ نوع خاصی از فکر در حزب خاصی بود. اما پوینده بهترین منابع را انتخاب کرد که تا آن روز کمتر کسی جرات نمی کرد سراغ آن ها برود؛ مانند آثار گلدمن، لوکچ و باختین.

معصوم بیگی سپس خاطر نشان کرد: در سیر ترجمه های پوینده، شیوه فارسی نویسی او نیز قابل توجه است. در واقع پوینده ترجمه را به صورت جزئی از فرهنگ ملی تبدیل می کند که تا یکی دو نسل آینده هم می تواند از آن استفاده کند.

وی با اشاره به رویکرد پوینده به متون فلسفی نیز گفت: نمونه درخشان کار او در این زمینه تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکچ است؛ یکی دو فصل از این کار حتا خواندنش هم بسیار دشوار است، اما پوینده به خوبی توانسته است آن را به فارسی برگرداند. معصوم بیگی سپس درباره ارزیابی اش از آثار «مجید شریف» نیز به خبرنگار ایسنا گفت: تعهد و فعالیت اجتماعی از وجوه اشتراک پوینده و شریف است. یعنی هر دو کار نویسندگی و قلم را جدا از فعالیت اجتماعی نمی دیدند و از تیره نادری بودند که قلم را با فعالیت اجتماعی پیوند می زدند.

وی در ادامه یادآور شد: ذهن فعال و پوینده شریف او را و می داشت تا در پيله تنهایی ننگد و زندگی پرفراز و نشیبی با فعالیت های سیاسی - اجتماعی داشته باشد.

معصوم بیگی همچنین با اشاره به پرکار و فعال بودن شریف اظهار کرد: علاقه مندی به فلسفه نیز دیگر وجه اشتراک پوینده و شریف بود. شریف در این زمینه ترجمه درخشان «چنین گفت زرتشت نیچه» را دارد.

وی همچنین خاطر نشان کرد: زن شورشی رزا لومبورگ نیز نشانگر روح شورنده خود شریف است و همان روح جوشان بود که او را به مرگ کشاند و مانع خلایق هایش شد.

معصوم بیگی گفت: شریف همچنین مقدار زیادی نوشته دارد که امکان چاپش نبود؛ اما آنچه اهمیت دارد، زندگی زیبای شریف و پوینده است.

جهنم جمهوری اسلامی و "بهشت خاکستری" مهاجرانی

بهشت خاکستری

سیدعطاءالله مهاجرانی

انتشارات: امید ایرانیان و قصیده سرا

چاپ اول، ۱۳۸۲، تهران، ۲۴۰ صفحه.

دولتمردان، غالباً، نویسندگان، نویسندگان موفق نیستند، علی‌الخصوص که بخواهند ذوق خویش را در عرصه داستان نویسی بیازمایند. ژیسکار دستن، رئیس جمهور اسبق فرانسه، که انتخاب وی به عضویت "آکادمی فرانسه" در روزهای اخیر مورد بحث و جدل فراوان بود، علاوه بر چند کتابی که در موضوعات سیاسی نوشته، زمانی را هم چند سال پیش منتشر کرده است. اما این رمان، در مجادلات مربوط به برگزیدن او به عضویت "آکادمی" بیشتر موجب سرافکنندگی وی بود تا سربلندیش. حاکم مطلق العنان سرزمین داستانهای "هزار و یک شب"، صدام حسین هم، چندی پیش از سقوط دیکتاتوریش، زمانی عاشقانه به رشته تحریر درآورده بود. اما از سر "احتیاط" و یا به دلیل "شکسته نفسی"، آن را با اسم مستعار انتشار داده بود! عطاءالله مهاجرانی نیز که از همان اوان استقرار جمهوری اسلامی در ایران، همواره مناصب مهمی مانند وکالت، وزارت و یا معاونت رئیس جمهوری را در این رژیم اشغال کرده است (و حتی به عنوان یکی از نامزدهای احتمالی ریاست جمهوری بعد از خاتمی هم مطرح می‌شود) اخیراً دست به داستان نویسی زده و زمانی به نام "بهشت خاکستری" به چاپ رسانده است. پیش از این، مهاجرانی که عرصه روزنامه نگاری نیز فعالیت دارد، کتابهایی را در زمینه مذهبی، تاریخی و فرهنگی منتشر ساخته است که "پیام آور عاشورا"، "سلمان فارسی" و "نقد توطئه آیات شیطانی" از جمله آنهاست. "بهشت خاکستری" هم، نه استثناء بلکه تأیید دیگری بر این قاعده است که دولتمردان، صرفنظر از عملکردشان در عرصه سیاست، اصلاً داستان نویسان خوبی نیستند.

خلاصه داستان از این قرار است که مسئولان یک دولت مذهبی در صدد ساختن "بهشت بر روی زمین" و یا ایجاد "جامعه پاک"، جامعه‌ای که در آن "نه تنها گناه نباشد، حتی خیال گناه هم در ذهن کسی خطور نکند" هستند. در این جامعه، "دولت مقدس است" و "حرف دولت حرف خداوند است". دولتمردان برای رسیدن به هدف خویش "پروژه"هایی را طرح می‌کنند. بخش عمده داستان، بحث و بررسی این پروژه‌ها و چگونگی اجرای آنهاست. یکی از این پروژه‌ها "سؤال ممنوع" و یا ممنوع کردن سؤال است زیرا که، به گفته آقای "جنت ساز"، مسئول و مقام اول این دولت، "در جامعه بهشتی سؤال نداریم". در این جامعه "دولت پرسشگر" است و "مردم پاسخگو". پروژه دیگر "شفاف سازی" است که بر اساس آن دیوارهای

همه ساختمانها و منازل باید شیشه‌ای بشود تا همه چیز در هر زمان قابل رویت و کنترل به وسیله مسئولان و مأموران دولتی باشد. از آنجا که در این جامعه نباید "هیچ صدائی مخفی باشد"، مسئولان طرح دیگری را می‌اندیشند که طبق آن همه زنان و مردان بایستی گوشواره‌هایی را که میکروفونی بر آنها نصب شده است بر گوش خود بیاویزند تا صدا و صحبت‌های آنان در همه حال تحت کنترل باشد.

در مقابل هدف ساختن چنین "جامعه بهشتی"، طبعاً، مخالفتها و مقاومت‌هایی صورت می‌گیرد. مخالفان، که شخصیت‌های به اصطلاح نمادین آنها را در این رمان، "یک روحانی"، "یک استاد فلسفه" و "یک هنرمند" و خانواده‌هایشان ایفا می‌کنند، مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند و زندانی و شکنجه می‌شوند... اما، سرانجام، پروژه‌های دولت با شکست روبرو می‌شود و نه تنها خود مسئولان دولتی به این شکست اعتراف می‌کنند بلکه چشم‌های خود "جنت ساز" هم که در این میان پر از خون شده است، می‌ترکد و داستان پایان می‌یابد.

جدا از سوژه تکراری رمان، نویسنده در ارائه روایت تازه‌ای از همان سوژه و در ساخت و پرداخت داستان نیز ناکام مانده است. طرح و ساختار رمان چنان پراکنده و از هم گسیخته است که خواننده معمولی به زحمت می‌تواند خود را قانع کند که آن را به پایان برساند. معلوم نیست که گردانندگان این دولت استبدادی که در پی ایجاد جامعه بهشتی است از کجا آمده‌اند، چگونه به قدرت رسیده‌اند و روابط درونی آنها از چه قرار است. به غیر از "جنت ساز" که توصیف مختصری از احوال او، در خلال داستان، ارائه می‌شود، هویت و جایگاه دیگر مسئولان دولت کاملاً ناروین است، در حالی که بخش بزرگی از داستان را گزارش و یا صورت جلسه بحث و گفتگوهای آنها تشکیل می‌دهد.

در این دولت دینی که "تصمیمش عین دین است"، نه تنها "عالمان دین" جایی ندارند بلکه تحت فشار و تعقیب نیز قرار دارند چون که اینان، از دیدگاه دولتمردان، "نه سواد دارند، نه دین". برعکس، غالب مخالفان این دولت، و به طور کلی شخصیت‌های "مثبت" داستان، را روحانیان و یا کسانی که حال و هوای روحانی و عرفانی دارند، تشکیل می‌دهند و بحث و جدل آنها در مخالفت با پروژه‌ها و تصمیمات دولت هم، عمدتاً، مبتنی بر موازین و معیارهای دینی است. ظاهراً دعوا بر سر قرائتهای مختلف از دین است و بس! جالب توجه است که در "بهشت خاکستری" مهاجرانی، همه مأموران زندان و شکنجه‌گران هم سرانجام اظهار "شرمندگی" و پشیمانی کرده و با زندانیها همدردی و همکاری می‌کنند، استعفا می‌دهند و یا حتی خودکشی می‌کنند. شاید بتوان تصور کرد که این ماجرای "خودکشی"، اشاره نویسنده به سرنوشت سعید امامی در جمهوری اسلامی است. اما نمی‌توان تصور کرد که مهاجرانی از این واقعیت آشکار که صدها و هزاران نفر از امثال سعید امامی هنوز در نهادهای مختلف این رژیم مشغول کارند، بی‌خبر باشد. به نظر می‌رسد که جهمی که مدعیان ساختن بهشت، در عمل، می‌سازند از دیدگاه نویسنده هنوز هم "بهشت" به حساب می‌آید منتها از نوع "خاکستری" آن!

مهاجرانی که داستان خود را با نقل اشعار زیادی از شاعران می‌آراید، به خواننده نشان می‌دهد که اهل مطالعه است و با ادبیات ایران و جهان آشنایی دارد و می‌تواند از هولدرلین نیز همانند حافظ شعر بیاورد و آیه‌ای از قرآن را هم در کنار نقل قولی از دانتی بنشاند. اما همو که به گفته خودش سالیان طولانی را در پای منبر ملایان سپری کرده است، نمی‌تواند از عادت منبرپها در ذکر حدیث و قصه‌های مذهبی نیز دست بردارد. چنین است که در صفحات فراوانی از این رمان، به نقل داستانهای ابراهیم و موسی و احادیث و روایات سایر انبیاء و اولیاء می‌پردازد.

نویسنده در ابتدای "بهشت خاکستری" متذکر می‌شود که "تمامی شخصیتها و رویدادها و صحنه‌های این داستان خیالی و آفریده ذهن نویسنده است. هرگونه شباهت احتمالی بین آنها با افراد حقیقی یا حقوقی و رویدادهای واقعی به کلی تصادفی است". اگرچه وزیر سابق ارشاد بخوبی می‌داند که این گونه "تذکر"ها هم در آغاز کتابهای داستان در برابر سانسورچیهای جمهوری اسلامی، کارایی ندارد. لکن به مصداق "کار از محکم کاری عیب نمی‌کند"، این ملاحظه و احتیاط کاری هم حق نویسنده است. اما قابل توجه است که خود این نویسنده، چنین حقی را برای بسیاری دیگر از داستان نویسان به رسمیت نشناخته و نمی‌شناسد. مهاجرانی نه فقط صدور حکم قتل سلمان رشدی به وسیله آیت‌الله خمینی را تأیید کرده است بلکه این را هم از جمله "افتخارات" خود می‌داند که شبهای زیادی خواب را بر خویش حرام کرده و بر رمان سراسر تخیلی "آیه‌های شیطانی"، "ردیه" نوشته است.

در دوره‌ای که انتشار نامه‌های سرگشاده از سوی برخی از مقامات و مسئولان جمهوری اسلامی در نقد عملکرد این رژیم (خواه به علت سرخوردگی و خواه از سر مصلحت طلبی و عاقبت اندیشی، و یا به دلایل دیگر) رواج بیشتری یافته است، شاید بتوان گفت که "بهشت خاکستری" هم نامه سرگشاده مهاجرانی در انتقاد از رقیبان حکومتی، از دیدگاهی مذهبی و در قالب داستانی است. اما این نامه ظاهراً سرگشاده، بسیار سربسته و گنگ است. خواننده پیگیر و کنجکاو چه بسا در پی آن باشد که در این کتاب، خبری و اثری از چگونگی کارکرد حکومت و رفتار و کردار اندرونی گردانندگان آن بیابد. ولی جستجوی او بی‌فایده است. مهاجرانی "عاقل"تر از آنست که بخواهد، حتی به زبان قصه و تمثیل، گوشه‌ای از مناسبات درونی حکومتگران را برملا کند. وقایع داستان، به تصریح نویسنده، در سال ۱۴۲۰، یعنی حدود ۴۰ سال دیگر، رخ می‌دهد. و بنابراین، ربطی به گذشته و حال رژیم جمهوری اسلامی ندارد. اما نویسنده می‌تواند مدعی شود که منظور او، چنان که رسم و سنت اغلب آخوندهاست، تقویم هجری قمری بوده و این داستان حدود چهار سال پیش به وقوع پیوسته است! این اندازه از مصلحت جویی و فرصت طلبی نیز از جانب عطاءالله مهاجرانی، که مدت ۱۲ سال فقط از محضر هاشمی رفسنجانی، در مجلس و ریاست جمهوری، مستقیماً "کسب فیض" کرده است، البته، دور از انتظار نیست.

اتحاد کار

شماره ۱۱۵ دی ماه ۱۳۸۲

ژانویه ۲۰۰۴

ETEHAD KAR

JAN 2004

VOL 10. NO. 115

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.

P.O. BOX 41054

2529 SHAUGHNESSY

STREET

PORT COQUITLAM. B.C.

V 3 C 5 G O

CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

فکس (۴۹) ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

فکس

تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو



« با یاد یاران »

دفتر اول: جان باختگان تا سال ۵۷

دفتر دوم: جان باختگان بعد از سال ۵۷

جنبش چپ ایران در مبارزه در راه آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم، تاریخی طولانی و پرفرازونشیب داشته است. دستاوردها، شکست و پیروزی های پربهایی را در کوران مبارزه طبقاتی و در رودرویی با دو نظام سلطنت و جمهوری اسلامی از سرگذرانده است. گرایشهای سیاسی - نظری متعددی را در میان خود سازمان داده و هر یک از این گرایشها، تاریخ معینی را در طول حدود ۱۰۰ سال مبارزه در اسناد جنبش کمونیستی میهنمان به ثبت رسانده اند.

رفقای بسیاری در این راه چه در زندان ها و چه بیرون از شکنجه گاه ها برای آرمان هایشان جان باخته اند. رفقای که در کوران مبارزه طبقاتی، حامل تجارب گرانبهایی بودند و ارتجاع هرگز اجازه نداده که این تجارب به درستی به نسل های بعد انتقال یابد. شکنجه گاه ها و میدان های تیر مملو از جان باختگان بانام و بی نامی شد که در تمام این سال ها به اسارت درآمدند و بسیارانند.

ما تلاشمان براین است که برای ثبت خاطره بخشی از این جانبختگان که مربوط به جنبش فدایی بوده اند، دست به جمع آوری زندگینامه آنها بزنیم و برای شروع این مهم دو مجموعه با نام « بایادیاران » را در دست تکمیل داریم. دفتر اول شامل رفقای است که تا سال ۵۷ به شهادت رسیده اند و مجموعه دوم رفقای را دربر می گیرد که از سال ۵۷ به بعد جان باخته اند. وسعت کشتار اما آن چنان هول انگیز و گسترده است که پاسخ گویی به این وظیفه را با مشکلات بسیاری رودررو می کند. چراکه از زندگینامه تعداد محدودی از این رفقا اطلاع در دست است و آن اطلاعات هم مطمئنا با نواقص جدی همراه می باشد. تنها منابع ثبت شده و متفرق ما نشریات سازمان های مختلفی است که به گرایشهای جنبش فدایی تعلق داشته و یا دارند.

ما اگر موفق شویم که بخش مهم این اسناد را جمع آوری نماییم بازهم قادر نخواهیم بود که ادعایی در ارتباط با درج خاطره تمامی رفقای جان باخته بدست دهیم. اما گام نهادن مسئولانه در این راه را با جان و دل پیش خواهیم برد.

درخواست ما از شما عزیزانی که در ارتباط با جان باختگان اطلاعاتی منتشر نشده و عکس در اختیار دارید این است که یاور و همکار ما در به سرانجام رساندن این مسئولیت جدی و مهم باشید.

برای رساندن اسناد و اطلاعات می توانید به آدرس های زیر مراجعه نمایید.

postchi@noos.fr

Postfach290339, 50525 Köln, Germany

ما به محض دریافت این اسناد آنها را تنظیم و در سایت سازمان، در بخش « بایادیاران » قرار خواهیم داد. آدرس سایت سازمان (www.etehadefedaian.org)

گرامی باد یاد تمامی جانبختگان راه آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم در ایران!

با احترام

هیات اجراییه سازمان اتحادفداییان خلق ایران